

# بررسی مبانی و مبادی کلامی و فلسفی در برخی از شبهات رایج در مسائل زنان

قسمت اول: بررسی شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان (نسبیت معرفت دینی و نسبیت دین) «ضرورت شناخت مبانی و مبادی شبهه‌ها»

مهديه السادات مستقيمي

## ضرورت شناخت مبانی و مبادی شبهه‌ها

شبهات و شکاکیت‌ها در تاریخ فکر بشر، سابقه‌ای طولانی دارند و چه بسا قدمت و سابقه آن به قدمت تاریخ بشریت بوده و سرآغاز تاریخچه شک و شبهه‌مقارن با شروع فکر بشر می‌باشد. امروز که دوره گفتگوی تمدن‌ها و شکوفایی اندیشه بشر است در فضای باز و آزاد فرهنگی - علمی جریان‌های نقادی و شکاکیت‌های متفاوت بیش از هر زمان دیگر عرصه ظهور می‌یابد. بنابراین نیاز شدیدی به جستجوی معیارهایی برای شناخت حقیقت در جوامع علمی - فرهنگی احساس می‌شود. زیرا حقیقت در بسیاری از اوقات در میان موجی از شبهات پنهان می‌گردد. هم‌اکنون در بعضی از جوامع دینی، برخورد سنت‌های وابسته به دنیای پیشینیان با آداب و سلیقه‌های روز، مشکلات و معضلاتی را برای نسل حاضر، در عرصه اندیشه و تفکر دینی ایجاد کرده است و بعضی از جریاناتی که متکی بر مبانی انحرافی‌اند، جایگاه ویژه‌ای را در بین روشنفکران پدید آورده اما مسلماً نقد مبانی تئوریک و افشای بطلان مبانی، همیشه بهترین وسیله برای خنثی کردن این‌گونه تلاش‌هاست.

گاهی حرف‌های بسیار زیبا، ریشه‌های باطلی دارند و در نتیجه ثمرات بسیار تلخی را به بار می‌آورند که با ریشه‌شناسی و تحلیل مبانی و مبادی آنها می‌توان صحت و یا بطلان بعضی از نظریات را ثابت کرد. اما گاه در این معرکه در اثر بی‌احتیاطی، «دین» قربانی هیاهو و گرد و غبار شبهات می‌شود و گاه با بی‌مبالاتی ما در دفاع از دین، احکام دینی با نجابت و معصومیت در نگارخانه کتمان غریب و مطرود می‌مانند و مبانی باطل در مقابل آنها جبهه‌آرایی می‌کنند و در بازار عوام‌فریبی، قوس و قزحی ملون از نظریات رنگارنگ را ارائه می‌دهند و بیشترین خریدار را نیز در بین زنان و جوانان پیدا می‌کنند. در حالی که با تجزیه و تحلیلی عقل‌مدارانه اگر مشخص شود که ماده سازنده یک شبهه، باطل است، صورت آن هر چند با آرایش و پیرایش فریبا و نیکو جلوه کند، از پای بست ویران است.

اگر ما بتوانیم با روش تحلیل مبانی و مبادی پیش روییم «اثباتنا» و «نفیا» خواهیم توانست حقایق و اباطیل را آشکار سازیم. امروز بیش از همیشه در معرکه بزرگ قرن، شناساندن حقیقت ضروری است. اگر بتوانیم اصالت‌ها و ارزشهای کهن دینی را با لباسی نو و متناسب با ذائقه نسل حاضر بیوشانیم، خواهیم توانست تصویری از حقیقت «تغیر» و «ثبات» در دین را ارائه دهیم و بالعکس اگر، تفسیر صحیحی از دو عنصر «تغیر» و «ثبات» در احکام دینی، به عرصه اندیشه‌ها عرضه نشود چه بسا در این ابهام ارزشها به جرم قدمت و ضدازشها به بهانه نوظهور بودن، «توهین» یا «تکریم» شوند و در نتیجه دین در بازار مکارگی‌ها به پوسیدگی متهم گردیده و متدینان متحجران قلمداد گردند.

امروزه روشنفکری انحرافی در مسایل زنان نیز از بعضی از مبانی بی‌اساس سرچشمه می‌گیرد و در نهایت به اعتقاد به بی‌ثباتی احکام فقهی و حقوقی زنان در عرصه‌های مختلف نظام خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی و ... می‌انجامد. شبهه بی‌ثبات بودن احکام دین در مسایل زنان به لحاظ تاریخی، در پاره‌ای از موارد می‌تواند محصول سیر تطور تفکر فلسفی و کلامی جدید محسوب شود، اگر چه هم اکنون به بیان و قلم بعضی از نویسندگان به بازار بعضی از مطبوعات و مجلات مربوط به زنان در داخل کشور عرضه می‌شود. بعضی از انواع این نظریات، خواسته یا ناخواسته فرزند «اومانیسیم» و «فلسفه‌های تجربی» و «پوزیتیویستی» و جریانهای شکاکیت در فلسفه جدید می‌باشند.

البته لازم به ذکر است که اگر چه همیشه مبانی باطل، توالی فاسد به دنبال خود دارند ولی گاهی در بعضی از موارد، فساد مبنا، آن سان که در نتایج و ثمراتش آشکار می‌شود، در جایگاه مبنایی خود واضح نمی‌گردد و در بعضی موارد دیگر، بالعکس، آن سان که فساد ثمرات و نتایج در مبانی خود آشکار می‌گردند در نتایج و ثمرات به روشنی دیده نمی‌شوند و در طرح و نقد «شبهه بی‌ثباتی احکام دین» در مسایل زنان که موضوع بحث ماست با روش تحلیل مبنا، پیش می‌رویم تا فساد آن شبهه را از این طریق آشکار کنیم.

### چگونگی تأثیر اختلاف مبانی بر اختلاف نظر در رابطه با مسایل زنان

مسئله شخصیت زن و شؤونات وجودی و حقوق و وظایف مربوط به وی از قضایای مهمی است که در سیر ادوار تاریخ بشر و جریان تطورات دیدگاههای مختلف علمی و فلسفی مورد تحقیق و بررسی و تجزیه و تحلیل‌های وافر و متفاوتی قرار گرفته است.

ما از هر فراز که به مسایل زنان بنگریم زاویه دید و شعاع نگرش ما در «تبیین» و «تعیین» و «توجیه» چگونگی حقوق و وظایف مربوط به زنان تأثیرگذار است. برخی از ادیان و مذاهب، تاریخ مطرح شدن معمای اسرارآمیز آفرینش زن برای فکر بشر را به جوشش سپیده دم خلقت آدم می‌رسانند و معتقدند که از همان زمان که در ملاء اعلی آوازه افتاد که پرگار تدبیر، زیباترین صور را در لوح هستی نقش زده است، سؤالاتی پیرامون وجود اسرارآمیز زن برای ساکنان آسمانها به وجود آمد و از آن پس تا به اکنون نیز در طول تاریخ همواره مسایل زنان در حیطه اندیشه اندیشمندان و در آزمایشگاههای جوامع با روش آزمون و خطا، مورد بررسی قرار گرفته و می‌گیرد. تضاد و تطور عجیبی که درباره احکام و جزئیات مسایل مربوط به زنان، در

اقصى نقاط عالم وجود دارد بيش از هر چيز به اختلافات مبنایی در جهان‌بینی‌ها و نگرش‌های افراد به انسان، جامعه، سياست و حکومت و غيره و ... برمی‌گردد.

بلى همانطور كه گفتيم زاويه دید و شعاع نگرش ما در چگونگی حقوق و وظايف مربوط به زن، بی‌تأثير نخواهد بود. به عنوان مثال شخصیت زن در بعضی از دیدگاه‌های روانشناسانه، گاهی به رنگ عاطفه و احساس جلوه می‌کند و در یک نگرش «جامعه‌شناسانه» بيش از هر چيز به عنوان محور واحد اصلی اجتماع (یعنی خانواده) محسوب می‌گردد و در «مکتب فرویدی» زن عنوانی جز آرامش‌بخش غریزه جنسی و فرونشاندن شهوت ندارد و در مکتب «فمینیستی (Femenism)» زن به عنوان موجودی مقابل مرد (با تأکید بر حیثیت تقابل) محسوب گشته و در مکاتب الحادی و «ماتریالیسم (Materialism)» زن موجودی سرگردان و بی‌هدف تلقی می‌گردد. اگر چه معمولاً مسلک‌های سیاسی و کلامی و فلسفی مستقیماً در باب مسایل زنان به صورت یک باب مستقل وارد نمی‌شوند ولی با توجه به تعاریفی كه از مکاتب مختلف در دائرةالمعارف‌ها و شناسنامه‌های مکاتب آمده است می‌توانیم به نحو استنباطی، حدس بزنیم كه شاخصه دیدگاه و نظرگاه هر مکتب درباره زن و مسایل مربوط به او چیست؟

رژیم‌ها، مسلک‌ها و فلسفه‌های سیاسی و اجتماعی، هر یک تئوری‌هایی را برای حل مسایل زنان ارائه داده و می‌دهند. «کاپیتالیسم (Capitalism)» با اعطاء آزادی لجام گسیخته به زن عملاً او را به عنوان یک سرمایه در کنار ابزار تولید به حساب می‌آورد. «کمونیسم (Communism)» از زن همه‌گونه آزادی و ابتکار عمل را گرفته به عنوان یک ماشین اقتصادی بر روی او ارزش‌گذاری می‌کند و نگاه «پراگماتیسم Pragmatism» به زن در صورتی مثبت است كه نتایج آن در دنیا نشان دهنده ارزش و جایگاه او باشد. در یک سیستم «اریستوکراسی (Aristocracy)» زن در صورتی شرافت دارد كه از خانواده اشراف باشد و در یک مکتب «اپورتنیسم (Opportanism)» زن بر حسب نرخ روز باید نان بخورد و در نگاه «آنارشیسمی» زن موجودی است كه هرگز و هیچگاه نباید به هیچ ولایت و زعامتی، تن بسپارد و در یک نظام «پلوتراکراسی (Plutorcracy)» زن در صورتی كه غنی و ثروتمند باشد حتی می‌تواند حکومت كند و با معیارهای «موبوکراسی (Mobocracy)» زن حتی اگر هیچ عقل و تجربه‌ای نداشته باشد و در ردیف عوام یا «رجاله‌ها» به شمار آید می‌تواند به هر شأن و جایگاهی از منزلت سیاسی و اجتماعی كه بخواهد واصل شود و در مکاتب «ناسیونالیستی (Nationalism)» آنچه سبب ارزش زن می‌شود، نژاد و قومیت اوست و در مکاتب «اپتی میسمی (Optimism)» به زن، خوش‌بینانه می‌نگرند و در مکاتب «پسی میسمی (Pessimism)» بدبینانه به زن نگاه می‌کنند. در مسلک «کوالیتریالیسم (Equalitarianism)» از مساوات زن از طریق مرد طرفداری می‌شود و در زیر پنجه‌های «امپریالیسم (Imperialism)» برای وصول به توسعه اراضی و استثمار کشورهای ضعیف، برای قربانی زنان نیز همچون مردان نقشه‌های شومی ریخته می‌شود.<sup>(1)</sup>

بینش قرآنی و عرفانی، ملاک ارزش زن را به تقوای او می‌داند و زن را مظهر جمال و آیت قول و فعل حق، به حساب می‌آورد و او را مانند مرد بر همه کاینات، شرافت می‌دهد و ذکوریت و انوئیت را در حقیقت انسانیت دخیل نمی‌داند.

چنان چه مشاهده می‌شود، همه دیدگاهها، چه بینش‌های دینی و چه بینش‌های سیاسی و اجتماعی و فلسفی و ... به نوعی بر قضایای مربوط به زن، تأثیرگذارند، زیرا همیشه جهان‌بینی‌ها هستند که ایدئولوژی‌ها را می‌سازند و همیشه نگرش‌هایند که روشها را پایه‌ریزی می‌کنند و همواره جزئیات از کلیات تأثیر می‌پذیرند.

### بعضی از مبانی شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان

شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان دارای مبانی و مبادی و همچنین لوازمی کلامی و فلسفی است و انحراف در آن مبانی یا فساد در آن لوازم سبب شده است که این نظریه انحرافی به جهت ظاهری روشن‌فکرانه و دلایلی مغالطه‌آمیز، رایج گردد. زیرا همان‌گونه که گذشت، گاهی بینش‌های مبنايي، سبب اختلاف نظریات در مسایل جزئی تر می‌شود و گاهی فساد لوازم به ملزومات سرایت می‌کند مقصود ما از پرداختن به این سلسله مباحث هم همین است که بتوانیم با ریشه‌یابی و کنکاش، «فروع» را به «اصول» و «روبناها» را به «مبانی» برگردانده و با تحلیل ریشه و مبنا، تلخی و شیرینی ثمرات و نتایج زاید را بیان کنیم.

شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان بر دو مبنای عمده استوار است:

#### 1- نسبیت معرفت دینی

#### 2- نسبیت دین

شبهه بی‌ثباتی دین در احکام زنان که به تعبیر دیگر می‌توان از آنها به عناوین «قبض و بسط تئوریک شریعت» و «پلورالیسم دینی» یاد کرده از صریح‌ترین و خطرناک‌ترین صورتهای مسخ دین در جهت غایات «اومانستی» و التقاط فرهنگی، می‌باشند.

نظریه نسبیت معرفت دینی و قبض و بسط تئوریک شریعت، خواسته یا ناخواسته با اصل قرارداد اعتبارات و مفاهیم تجربی و حسی و تابع پنداشتن حقایق و تعالیم دینی، دین را مسخ می‌کند، و مسئله «نسبیت دین»، دین را امری بی‌ثبات جلوه می‌دهد که هر لحظه در اثر تغییر و تغییر شرایط ممکن است در معرض تغییر ماهوی قرار گرفته و هویت خود را از دست بدهد.

وجه اشتراک و افتراق بعضی از مبانی شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان

وجه اشتراک دو مبنای اشاره شده، همان «مفهوم بی‌ثباتی احکام دین» است و وجه افتراق این دو، آن است که در نظریه نسبیت معرفت دینی، متعلق بی‌ثباتی و تغییر، «فهم احکام» است و در نظریه «نسبیت دین» متعلق، «نفس احکام دین» و «متون دینی» است. به تعبیر دیگر، «نظریه نسبیت معرفت دینی» می‌خواهد بگوید که شناخت و فهم از دین نباید و نمی‌تواند ثابت بماند و اشکال عدم انطباق احکام با مقتضیات زمان، می‌خواهد بگوید: «احکام دین، نمی‌توانند و نباید ثابت بمانند».

### نمونه‌هایی از چگونگی تأثیر مبانی کلامی و فلسفی در مسایل مربوط به زنان

برای اینکه چگونگی تأثیر خاستگاه‌های فوق‌الذکر در مصادیق شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان، واضح شود، اجماًلاً به ذکر چند نمونه مشابه مبادرت می‌ورزیم:

#### نمونه اول: تأثیر جریان‌های نقّادی معرفت‌شناسی بر مسایل زنان

شعاع تحولات عمده‌ای که در عرصه فلسفه و کلام، در چهار قرن اخیر، در مغرب زمین اتفاق افتاد گاهی به اقصی نقاط جهان و حتی به جوامع اسلامی نیز رسیده است به عنوان نمونه، آنگاه که عالم فلسفه در اثر نقّادی ذهن انسان و شکاکیت در معرفت ذهنی (توسط اشخاصی مانند کانت و هیوم و ...) متحول می‌شود، این تحول در مشرق زمین برای بعضی از متدینین، این سؤال را ایجاد می‌کند که اگر قرار باشد اعتبار روش و مقولات و مفاهیم ارسطویی که قرن‌های متمادی به عنوان روش تفکر شناخته شده است زیر سؤال برود، پس با کدام مقولات و تحولات باید درباره مسایل دینی سخن گفت؟ مثلاً شاید چنین سؤالی از زوایای اندیشه یک متدین متفکر و متخصص در مسایل اسلامی مربوط به زنان عبور کند که آیا راه شناخت و معرفت روح اسرارآمیز زن باز است؟ آیا حقیقت خلقت زن و به قول الکسیس کارل (Alksic carl) حقیقت این موجود ناشناخته، از طریق فکر و استدلال، قابل شناخت و ادراک است؟ آیا امکان اکتساب معرفت یقینی نسبت به جایگاه و شأن و منزلت زن وجود دارد؟ بلی، وقتی یک موج انحرافی یا یک موج نقّادی، در یک عرصه تفکر به راه می‌افتد، دامنه‌اش ممکن است به همه مسایل بدیهی و صحیح و من‌جمله به همه مسایل ابتدایی مربوط به دیدگاه‌های اسلام درباره زنان نیز سرایت کند. به عنوان نمونه مثلاً اگر بنا باشد این جریان‌های قوی و نقّادی و این شکاکیت‌های عقلی، صور منطق ارسطویی را نیز از پای بست لرزان نماید، یک عالم دینی برای ارائه حتی یک ملاک در ارزش‌گذاری منزلت زن، حتی نخواهد توانست به شکل اول از اشکال منطق صوری تمسک جوید (و مثلاً بگوید: الف) صغری: زن انسان است + ب) کبری: هر انسانی شرافتش به تقوی است؟ نتیجه: ج) پس شرافت زن به تقوی است. به همین ترتیب باب استفاده از سایر اشکال و دیگر صور براهین و قیاسات نیز در زمینه نتیجه‌گیریهایی دیگر در مسایل زنان، منسّد خواهد شد مثلاً دیگر کسی نمی‌تواند از انضمام دو برهان، در قالب استدلال‌های ذیل به نتیجه مطلوبی درباره شرافت و تقوای زن برسد (و بگوید:

الف) صغری: مرد انسان است. + ب) کبری: هر انسانی تقوی نداشت شرافت ندارد؟ نتیجه: مردی که تقوی ندارد شرافت ندارد)

الف) صغری: زن انسان است + کبری: هر انسانی تقوی داشت شرافت دارد؟ نتیجه: زنی که تقوی دارد شرافت دارد.

نتیجه 1) + نتیجه 2)؟ زنی که تقوی دارد شرافتش از مرد بی تقوی بیشتر است.

البته باید دقت کرد که در مثالهای فرضی فوق‌الذکر فقط به بعضی تبعات «شکاکیت کانتی» و «نقادی در ذهن انسان»، اشاره شده است و این‌گونه نیست که تمام جریانهای شکاکیت و نقادی از این قبیل باشد بلکه شکاکیت و نقادی از ابعاد مختلف قابل طرح است. به طور کلی دوره‌های شکاکیت در فلسفه غرب فروان‌تر از دوره شکاکیت در فلسفه اسلامی است و چه بسا بتوان شکاکیت‌ها را به لحاظ نوع شکاکیت در اقسام متفاوتی دسته‌بندی کرد و نمونه زیر یکی از این تقسیم‌بندی‌های ارائه شده در این زمینه است:

«1) شکاکیت سوفسطائیان 2) شکاکیت پورونی 3) شکاکیت فیدئیست‌ها یا ایمان‌گرایان دوره رنسانس 4) شکاکیت دکارت 5) شکاکیت هیوم 6) شکاکیت کانت 7) شکاکیت پوزیتویست‌های جدید<sup>(2)</sup>».

بعضی از این شکاکیت‌ها به نفع ایمان است و برعلیه عقل و بعضی دیگر، به نفع اخلاق است و برعلیه عقل و بعضی دیگر، از اساس پای‌بست عقل و ایمان و اخلاق را فروپاشیده و هیچ تکیه‌گاه و عمادی را برای یافتن حقیقت و معرفت یقینی برای انسان باقی نمی‌گذارد.

در هر حال آنچه که ما می‌خواهیم در اینجا بدان اشاره کنیم این است که از آنجا که راهی برای کانال زدن بین نظریات شکاکیتی و بین مسایل مربوط به شناخت جایگاه و وظایف و حقوق زنان وجود دارد می‌توان جای پای بعضی از نظریه‌های معرفت‌شناختی و دین‌شناسی را در شبهات رایج در مسایل زنان مشاهده نمود و به تعبیری می‌توان گفت که گاهی می‌توان حاکمیت روح بعضی از فلسفه‌های جدید را در مسایل موردنظر مشاهده کرد. مثال دیگری را که می‌توان در این زمینه، یعنی زمینه شکاکیت عقلی و یا انکار مبانی عقل ارائه داد نظریه «نومینالیست‌ها» (Nominalism) است. «طرفداران این نظریه، کلیات را به طور کلی انکار می‌کنند در حالی که مسئله درک کلی و «وجود کلیات در ذهن»، از قابل قبول‌ترین مسائلی بوده است که در طول تاریخ، عقلا و فلاسفه به آن استناد می‌کرده‌اند. در غرب، ویلیام اُکامی و بعد بارکلی این نظریه را قبول کرد<sup>(3)</sup>». در عصر حاضر نیز «پوزیتویست‌ها» را می‌توان جزء این دسته محسوب نمود. به چنین اعتقادی یعنی انکار اساسی مفهوم کلی، در مرحله معرفت‌شناسی و صدور حکم کلی بر جزییات، اشکال و ایرادهای فراوانی وارد می‌آید و در اثر قبول این مبنی یک جریان شکاکیت بنیان‌برافکن، ذهن انسان را مخدوش می‌کند.

یکی از تأثیرات قبول این نظریه بر مسایل زنان، به این صورت خواهد بود که از آنجا که در چارچوب فکری این نظریه، دیگر مفهوم کلی وجود نخواهد داشت بنابراین روشهای بحث در مسایل زنان، هر جا که با شیوه انطباق حکم کلی بر جزیی، پیش رفته باشد، مخدوش خواهد شد و ما مجبور خواهیم شد در مسایل زنان، بیشتر از روشهایی تجربه‌های حسی و استقرایی مدد جوییم.

## نمونه دوم: تأثیر فلسفه زبان شناسی بر مسایل زنان

از جمله دیگر نظریاتی که میتواند به نوعی در قضایای مربوط به زنان تأثیرگذار باشد، می‌توان از نظریه‌های جدید در «فلسفه‌های زبان‌شناسی» نام برد. بعضی از این نظریات جای این سؤال را برای تعدادی از مطلعین از این نظریه باقی می‌گذارند که آیا «دلالت متون دینی» بر «مدعیات حاضر» که براساس اصول فقه متداول، اثبات می‌شود کاملاً صحیح است؟ آیا همان‌گونه که ما می‌پنداریم، اصول مدون در «مباحث لفظیه» می‌تواند برای استنباط احکام فقهی، کامل‌ترین و بهترین ملاک و معیار باشد؟ مثلاً طبق قواعد اصول فقه، یک «فقیه» از فعل امر، «وجوب» را برداشت می‌کند و تا وقتی که قرینه‌ای برخلاف آن (قرینه صارفه) وجود نداشته باشد، باید هر فعل امری را «حمل بر وجوب» نمود و مشهور اصولیین معتقدند که هیأت امر، در «طلب فعل» به همراه «نهی از ترک آن»، ظهور دارد. تأثیر تحول در فلسفه زبان‌شناسی بر مسایل زنان این‌گونه خواهد بود که در نحوه استنباط احکام فقهی - حقوقی زنان از منابع اصلی، تشکیکاتی بوجود خواهد آمد. مثلاً طبق این اصل کلی، در مسئله احکام حجاب زنان، وقتی به «فعل امر» در آیه شریفه «وَأَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» می‌رسیم باید این‌گونه حکم کنیم که آیه حجاب با هیأت فعل امر «واضربن» یک تکلیف وجوبی را در زمینه حجاب به عهده زنان، گذاشته است. اما علم به تحولاتی که در فلسفه‌های زبان‌شناسی بوجود آمده و آگاهی به اصول و قواعدی که برای برداشت‌های لفظی، در آنجا مدون گردیده است ممکن است برای کسی این سؤال را مطرح کند که آیا واقعا می‌توان از این آیه، این‌گونه برداشت کرد که حجاب بر زن واجب است؟ و این شک و تردید و شبهه در اثر علم به عدم هماهنگی کامل مباحث لفظیه اصول فقه با اصول مطرح شده در فلسفه زبان‌شناسی است چنانچه مثلاً در «اصول فقه» این‌گونه مشهور است که از هیأت امر، «وجوب» به ذهن «متبادر» می‌شود، ولی در بعضی از اصول زبان‌شناسی این‌گونه نیست، بلکه در آنجا عوامل متعدد و متغیری را در برداشت حکم وجوب از یک فعل امر، دخیل می‌دانند.

## نمونه سوم: تأثیر مبانی فلسفه اسلامی (حکمت متعالیه) بر مسایل زنان

بی‌تردید، سنگ بناهای اولیه در یک تفکر کلامی و فلسفی، بسیاری از مسائلی را که با ذره‌بین آن تفکر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. نظام و انتظام در یک «تفکر عقلی»، علت خوبی برای این تأثیرگذاری‌ها و ارتباط‌هاست و معمولاً هیچ نکته و مسأله‌ای در قاعده هرم یک تفکر عقلی وجود ندارد مگر آن که بالاخره به نحوی می‌توان خطی از رأس هرم آن تفکر، بدان متصل کرد. بنابراین در نظام فکری «حکمت متعالیه»، حتی بررسی مسایل زنان نیز در یک نظام «الله محوری» صورت می‌گیرد. حکمای الهی معتقدند که «معرفت یقینی» به حقیقت اشیاء و باطن امور و گنه مسایل دینی، (از جمله مسایل دینی مربوط به زنان)، جز از طریق «معرفت الله»، ممکن نیست و همچنین معتقدند که «معرفت یقینی» جز از راه «معرفت شهودی» حاصل نمی‌شود و از سوی دیگر معرفت شهودی کامل را مختص به انسان کامل دانسته‌اند و معتقدند که کشف تام تفصیلی جمیع حقایق در همه عوالم هستی کشفی است که برای «خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله» محقق گردیده است و همین «معرفت حضوری» و «علم یقینی» به

جميع مصالح و مفاسد امور و ذرات عالم را که در قالب کشف تام تفصیلی جميع حقایق عالم و «علم تفصیلی» در «عین علم اجمالی» صورت گرفته است، عبارت از انکشاف نور حقیقت قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. «مرحوم شاه آبادی (ره)» نیز در کتاب «رشحات البحار» خود این مطالب را تفصیلاً بیان کرده اند بنابراین مبانی حکمت متعالیه، در مسایل جزئی مربوط به زنان، آنچه را که تعیین کننده، تلقی می کند فروغ روشنی بخش همین وحی منزل بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. بلی انعکاس شعاع این وحی است که در قالب متون دینی به عنوان نوری روشن فرا راه حل معضلات و مشکلات در مسایل زنان قرار می گیرد و در قالب احکام جزئی فقهی حقوقی در مسایل مختلف مربوط به زنان، راهگشا و راهنمای راهیان نور می شود. به تعبیری خلاصه تر و منسجم تر می توان گفت که در حکمت متعالیه، «مبانی هستی شناسی» از سویی و «مبانی معرفت شناسی» از سوی دیگر، به صورت همسو و همسان، با ارائه ادله عقلی جازم و قاطع به تقویت مبانی وحی و استنباط احکام از متون دینی می پردازند و بنابراین طبق مبانی حکمت متعالیه، به وسیله نور وحی که متکی بر استنادات عقلی است می توان از نردبان ایمان بالا رفت و با اطمینان به کشف حقیقت ها رسید. و حتی درباره جزئیات و فروع مسایلی همچون مسایل زنان، نظراتی قویم و قطعی، ابراز داشت. بنابراین یک حکیم متألّه، حتی اگر قرار باشد به عنوان یک فیلسوف در مسایل مربوط به زنان، نظر دهد حتما و حتما نظام هستی شناسی و معرفت شناسی خود را در این نظر دخالت خواهد داد.

در نظام فکری «اللّه محوری»، «معرفت به خالق» پایه اول هر معرفتی (چه جزئی و چه کلی) است. به عبارت دیگر، در جهان بینی حکمت متعالیه صدرایی که تلفیقی از جهان بینی فلسفی و جهان بینی عرفانی است، فلاسفه نیز هم آوا با عرفاء فریاد می کنند که عقل استدلالی به تنهایی هرگز نمی تواند ما را به همه معارف حقه حقیقیه برساند، بلکه نهایتاً یقین به همه حقایق، باید با ابزار شهود به دست آید آن هم «شهودی» که مبنای تلقی وحی قرار می گیرد. و مبنای معرفت شهودی، همان علم حضوری است و علم حضوری به معلول، از طریق علم حضوری به علت قابل، دسترس است و علم حضوری به علت چیزی جز معرفت شهودی به حق متعال نیست و معرفت شهودی کامل به جميع اسماء و صفات و ذات خداوندی، حظی است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از آن نصیب برده است و اوست که در ظلّ آن معرفت شهودی، لایق دریافت نور وحی قرآن گردیده و مأموریت می یابد که از آستانه استغراق در وحدت حقه حق بازگردد و با بازگو نمودن احکام کثرات در قالب احکام فقه، جزئیات مسایل را برای همه ما بیان نماید. بنابراین شعاع دید فلاسفه اسلامی انعکاس بسیار مثبتی بر روی تعیین وظایف و مسایل مربوط به زنان خواهد داشت به تبع این که حکمت متعالیه مبانی استفاده از شریعت و متون دینی و وحی را برای تعیین وظایف و حقوق زنان استحکام می بخشد، تأثیر غیرمستقیم دیگری نیز مسایل مربوط به زنان می گذارد و آن این است که: حکماء متألّه، پایه اول معرفت خود را بر یک معرفت یقینی، متکی می کنند، لهذا دیدگاهشان کمتر پا به پای تحولات ایجاد شده در معارف عصر خود، دستخوش تغییر و تغیر قرار می گیرد. به تعبیر دیگر چون شهود تفصیلی و کشف تام پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب یافتن نور قرآن سبب شده است که ایشان همه حقایق را با یک معرفت یقینی دریافت کنند، بنابر این هر آنچه که به صورت تعبدی از قرآن و سنت دریافت می شود مبتنی بر ارزشمندی نحوه های شناخت و معرفت است. به همین جهت اگر کسی گام به گام با مبانی

حکمت متعالیه پیش آید و پایه‌های «توحید» و «نبوت» و «فلسفه بعثت» و «ماهیت وحی» را روشن کند، وقتی به قضاوت درباره رأی یک فقیه در مقام استنباط احکام فرعی از اصول اصلیه قرار می‌گیرد، مطمئن است که آن فقیه (صرف نظر از خطای احتمالی او) به ارزشمندترین نحوه‌های شناخت دسترسی پیدا می‌کند.

ما تاکنون، به عنوان مقدمه توانستیم ضرورت حل شبهه‌ها از طریق تحلیل مبانی را بیان کرده و بعد از آن برای نشان دادن تأثیر شاخصه‌های مبنایی مکاتب در نظریه‌های مختلف درباره زنان، به مقایسه شاخصه نظرات بعضی از مکاتب درباره زنان (با توجه به مبانی آنها) بپردازیم. بعد از آن نیز به موضوع مورد بحث که «ریشه‌یابی مبانی شبهه بی‌ثباتی در احکام دین است»، اشاره‌ای کرده‌ایم و آنگاه برای اینکه زمینه ذهنی ما به چگونگی تأثیر مبانی کلامی و فلسفی در مسایل زنان آشنا شود نمونه‌هایی از تأثیرات شکاکیت «کانتی و نومیالیستی» و فلسفه زبان‌شناسی و مبانی حکمت متعالیه در مسایل زنان را بیان نمودیم و هم اکنون پس از بیان این مقدمات قصد داریم وارد مبحث اصلی خودمان شویم و برای حل شبهه بی‌ثباتی احکام دین، به تحلیل اجمالی بعضی از مبانی کلامی و فلسفی این شبهه مثل «نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت» و «پلورالیزم دینی» پرداخته و با بیان پاسخهای اجمالی «رفعی» و «دفعی» و «حلی» و «نقضی» به این شبهه، نشان دهیم که «تغییر» و «ثبات» در مسایل دینی زنان، عناصری تعریف شده و مشخص می‌باشند و شناخت آنها و نشان دادن جایگاه واقعی آنها می‌تواند احکام دین در خصوص مسایل زنان را از آفت تهمت‌ها و آسیب شبهه‌ها در امان نگاه دارد. در نخستین گام ورود به مطلب باید به صورتی دقیق‌تر با مبانی «شبهه بی‌ثباتی احکام دین» آشنا شویم، لذا باید نخست به تعریف «دین و معرفت دینی» و «نسبیت معرفت دینی» بپردازیم و آنگاه شمایی از چگونگی تأثیر پذیرش این مبنی بر مسایل زنان را (به روش تطبیق مفهوم بر مصداق) ارائه دهیم و سپس پلورالیزم دینی را نیز توضیح داده و چگونگی تأثیر آن بر مسایل زنان را با ذکر نمونه‌هایی عینی نشان دهیم و پس از آن وارد میدان نقد و نظر شویم.

## تعریف دین

در قرون اخیر، علم پدیدارشناسی متکفل بحث از ماهیت و اشکال مختلف ادیان گردیده و در این زمینه تلاشهایی بسیار کرده است ولی با این همه، با روش‌هایی که این علم برای شناخت و تعریف دین پیش گرفته است، شاید نتوان به شناخت مطلوب رسید. دین پژوهان گاهی همین مطالب را با قاطعیت بیشتر بیان می‌کنند و می‌گویند: «ما هرگز نمیتوانیم با تدوین چند نز کلی به ماهیت واقعی دین پی ببریم»<sup>(4)</sup>. غیر از علم پدیدارشناسی علمی دیگر به نام «فلسفه دین» نیز متکفل ایجاد یک نوع، تفکر فلسفی درباره دین شده است. (البته باید نظر داشت که دفاعیات فلسفی از دین غیر از تفکر فلسفی درباره دین است.)

«تعاریف متفاوت از دین به قدری زیاد است که حتی ارائه فهرست ناقصی از آنها غیر ممکن می‌باشد»<sup>(5)</sup>

ویلیام جیمز (1842 - 1910)، فیلسوف و روانشناس آمریکائی در کتاب «تجربه دینی» خود می‌نویسد:  
«دین یک استراتژی برای رستگاری است.»<sup>(6)</sup>

از آنجا که دین، پدیده‌ای است مبتلا به همگان، علاوه بر فلاسفه دین و دین پژوهان، بسیاری از صاحب‌نظرها و صاحب‌قلم‌های عرصه‌های مختلف، درباره تعریف آن اظهار نظرهایی دارند:

«تامس پین» میهن‌پرست انقلابی و نظریه‌پرداز سیاسی می‌گفت: «دین یعنی کار نیک کردن» و «ماتیو آرنوند»، شاعر انگلیسی می‌گفت: «دین یعنی اخلاق با عاطفه» و «جیمز باری»، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویسی اسکاتلندی می‌گفت: «دین یعنی آن چه بیش از هر چیز بدان علاقه‌داری» و «وایتهد» می‌گفت: دین یعنی همان کاری که فرد با تنهایی خودش می‌کند، «ادوارد تایلور»، انسان‌شناس می‌گفت: «دین یعنی اعتقاد به موجودات مجرد» و «امیل دورکیم» می‌گفت: «دین یعنی نظام واحدی از عقاید و اعمالی که به امور مقدس ربط دارند»<sup>(7)</sup> و منظور ما از دین در این بحث، «مجموعه‌ای است که اعتقاد به اصول سه‌گانه توحید و نبوت و معاد از عناصر اصلی آن است.»<sup>(8)</sup>

بعد از تعاریفی که از قول غربیان درباره دین نقل کردیم به سراغ دین مبین اسلام آییم تا تعریف دین را در آیینه تعلیمات آن به تماشا بنشینیم. دین اسلام حاوی یک «تعریف درون دینی» است که بدون هیچ تعصب دینی با قاطعیت باید گفت از عمیق‌ترین تعاریف ممکن است و باید چندین مقاله بلکه چندین رساله متکفل بیان حقایق، لطایف و اشارات این آیه شوند تا به صورت برهانی این ایمان برای صاحب‌نظران حاصل آید و این تعریف این است:

«فطرة الله التي فطر الناس عليها، لا تبديل لخلق الله، ذلك الدين القيم»<sup>(9)</sup>

دین قیّم، همان فطرت و خلقتی است که خداوند مردم را بر آن مغبور نموده و در آن هیچ تغییر و تبدلی نیست. بر طبق این تعریف درون دینی دین اسلام، دین باید دارای نوعی استراتژی و نظام اعتقادی و عملی باشد که هم در مسایل اعتقادی، نظریاتش با دریافته‌های عقل فطری از «هست‌ها» و «نیست‌ها» مطابقت کند و هم در مسایل اخلاقی و فقهی با سرشت و طینت انسان در زمینه «بایدها» و «نبایدها»، سازگاری داشته باشد.

بنابراین «مستکشفات فطرت شامل کبرویات و صغرویات دین هر دو می‌شود و مسایل جزئی دین کاملاً برای فطرت انسان کامل، قابل انکشاف است»<sup>(10)</sup>

نکته بسیار مهم و قابل توجهی که در این تعریف از دین نهفته است این است که وصف ثبات و عدم تغییر و تبدل در احکام دینی که به عنوان یک وصف لازم و لاینفک در توصیف گزاره‌های دینی آورده شده است از مفهوم مخالف این تعریف قابل استنتاج است. بنابراین هر گزاره‌ای که دستخوش تغییر و زوال شود منتسب به دین قیّم الهی نیست و همچنین این نکته نیز از تعریف دین قابل استنباط است که بگوئیم از آن جا که دین همان فطرت و فطرت همان دین است، تمامی احکام فطرت منطبق با دین و تمام احکام دین منطبق با فطرت است و دلیل ثبات احکام دینی، ثبات احکام فطری است. (البته ما در ضمن بحث و ادامه

گفتار در آن جا که سخن از ثبات و تغییر در گزاره‌های دینی است، مجدداً در ذیل تفسیر این آیه، نکاتی بسیار دقیق را متذکر خواهیم شد.

تا به حال به تعریف «پدیده دین» از دیدگاه بعضی صاحب‌نظران و سپس به تعریف آن در بینش قرآن اشاره‌ای کردیم و لکن برای ورود به پاسخ شبهه «نسبیت معرفت دینی»، باید به «معرفت دینی» نیز شناخت پیدا نموده و مشخص نماییم که شامل چه بخش‌ها و چه قسمت‌هایی است. لذا به راه و روش اثبات گزاره‌های دینی و قلمرو هر کدام از آنها به نحو اجمال اشاره‌ای می‌کنیم و سپس به تعریف نسبیت معرفت دینی، و «برهان ترابط معارف» می‌پردازیم تا در نظم منطقی مباحث خللی وارد نیاید.

### معرفت دینی

در جواب این سؤال که معرفت دینی از کجا به دست می‌آید، باید گفت معارف دینی همان گزاره‌هایی هستند که از طریق عقل (با شرایط خاصی که در دین بیان شده) و از طریق نقل (یعنی کتاب و سنت) و یا (از طریق اجماع) به دست می‌آیند و در جواب این سؤال که معارف دینی شامل چه بخش‌هایی می‌شود باید گفت یکی از متداول‌ترین تقسیمات، تقسیم دین به سه بخش عقاید، اخلاق و احکام است و در جواب این سؤال که قلمرو و روش اثبات هر کدام از این معارف دینی چیست؟ باید پاسخ داد که راه اثبات معارف دینی در بخش عقاید و جهان‌بینی و هر آن چه مربوط به «متافیزیک» است، هرگز نمی‌تواند یک «تجربه حسی» باشد. پس بخش مهمی از معرفت دینی، غیر حسی و غیر تجربی است. اما در باب احکام و اخلاق نیز باید گفت بعضی از معارف دینی با تجربه حسی نیز قابل شناخت و اثباتند و در بعضی از گزاره‌های معرفتی، عقل، اثباتاً و یقیناً نمی‌تواند به تصدیق و یا تکذیب آن گزاره‌ها، حکم نماید و بعضی از معارف نیز با عقل، قابل اثباتند و بعضی از معارف دینی از دایره ادراکات عقلی و حسی و بلکه از دایره بعضی از شهودهای عرفانی نیز خارج بوده و فقط از راه وحی به دست می‌آیند.

«بعضی از فلاسفه فلسفه دین، سعی کرده‌اند که امور مشترک درون دینی میان ادیان و یا مبادی و مسایل برون دینی را بررسی عقلانی کنند تا در پرتو این کاوش عقلی مشخص گردد که آیا این مسایل خرد پذیرند (ration) یا خردگریز (antiraional)<sup>(11)</sup>، ولی آن چه مسلم است، اینکه اگر ما بتوانیم تعریفی از دین ارائه دهیم که با تعریف عقل فطری معادل باشد نتیجه خواهیم گرفت که همه احکام دین خرد پذیرند.

### نظریه نسبیت معرفت دینی و مسئله ترابط معارف

قائلین به این نظریه، با یک نگاه برون دینی مسئله اختلاف شرایع و مذاهب و اعتقادات در همه ملل و نحل و ادیان و مسلک‌ها را به تماشا نشسته و می‌گویند: هیچ فهمی چه از موحد و چه از ملحد مطلق نیست، بلکه هر یک در هر عصر و مصری که واقع شده‌اند، نظراتشان از جو آن زمان و آن مکان، متأثر می‌شود. این نظریه با وجود ظاهر آراسته‌ای که دارد، نتایج کربه‌المنظری در پی می‌آورد از جمله این که اعتقاد به مسئله

نسبیت در معرفت دینی با اعتقاد به مسئله نسبیت در خود دین، فرق چندانی نخواهد داشت، زیرا در هر دو صورت بی‌ثباتی و تزلزل در کلیه گزاره‌های دینی را نتیجه می‌دهد.

لازم به ذکر است که بعضی از این نظریه‌پردازان، ادله متفاوت و متعددی را برای اثبات ادعای خود بیان می‌نمایند و ما به جهت ضیق مجال و عدم ظرفیت مقال و رعایت مناسبت موضوع، ناگزیریم به بیان اجمالی یکی از براهین مربوطه به نام «برهان ترابط معارف»<sup>(12)</sup> اکتفا کنیم.

مصنّف کتاب «شریعت در آینه معرفت» در این باره می‌نویسد:

نسبیت علم به معنای شناخت‌شناسی و هویت‌شناسی آن با «نسبیت علم» به معنای «معرفت‌شناسی» آن متفاوت است ولی این دو یک جامع مشترک دارند و آن این که مثلاً کسی می‌گوید: هیچ پدیده‌ای بدون ارتباط با دستگاه‌های عصبی، نیروی مدرکه و تأثیر و تأثر متقابل با آن قابل درک نیست و کسی می‌گوید که امروز بر هیچ کس معلوم نیست که فردا در عالم معرفت چه رخ خواهد داد و کدام موج تازه این دریا را به تموّج خواهد افکند، هر دو در این مطلب سهیم‌اند که هرگز به واقع خارجی، آن طور که هست نمی‌توان آگاه شد و هرگز به آن چه هم اکنون در ذهن وجود دارد نمی‌توان قطع پیدا کرد.<sup>(13)</sup>

چنان چه ظاهر است یکی از نتایج، توالی فاسد این نظریه، این است که پدیده‌ای به عنوان دین، هرگز نمی‌تواند سرچشمه اطمینان بخشی برای آبیاری استعداد‌های فردی و اجتماعی بشریت باشد. اگر بگوئیم چون تمام جویبارهای معارف بشری به هم مرتبند، هر موجی که در هر شاخه‌ای از شبکه‌های علوم ایجاد شود و هر نظر و سخن جدیدی که در جهان معارف بشری به وجود آید، سبب می‌شود در معرفت دینی، نوعی تغییر و تموّج حاصل گردد. بنابراین خود این نظریه هم نوعی معرفت‌شناسانه درباره دین است که دستخوش این تغییر خواهد شد و از این آسیب در امان نخواهد ماند.

حتی اگر پاسخ «حلی» و «اقتناعی» به این مستدلّین را هم بگذاریم و بگذریم ذکر یک «برهان نقضی» در مقابل معتقدین به نظریه نسبیت معرفت دینی خالی از لطف نیست و خلاصه آن برهان این است: «کسی که به داوری درباره «دین» و «معرفت دینی» می‌پردازد و می‌گوید:

دین ثابت است و معرفت دینی متغیّر، و سند وی آن است که معرفت دینی، فهم بشر است و فهم بشر همواره سیال است، باید ملتزم باشد که این داوری او نیز در معرض احتمال زوال خواهد بود.»<sup>(14)</sup>

### خاستگاه نظریه نسبیت معرفت دینی

اگر تممّد داشته باشیم که خوش‌بینانه، به آغاز تشکّل و تکوّن این نظریه، بنگریم، باید قضا را این‌گونه توجیه نماییم که همان‌گونه که در حلّ معادلات ریاضی هر چه به تعداد گزاره‌های جبری بیفزاییم (به جهت پیچیدگی معادله و افزایش تعداد محاسبات)، احتمال خطا بیشتر می‌شود، (زیرا اگر فقط یک علامت یا یک

حرف جبری یا یک عدد ریاضی، آن گونه که حق آن است به محاسبه در نیاید، در نتیجه نهایی محاسبات، اشتباه واقع خواهد شد).

بعضی از مقدمات و گزاره‌های صحیح، مثل ثبوت فهم بشر نسبت به بعضی از گزاره‌های دینی و یا مثل تکامل معلومات سابق در اثر افزودن معلومات لاحق به آنها یا مثل کامل نبودن فهم ما از کلّ شریعت، وقتی در معادلاتی پیچیده وارد می‌شوند و با انضمام صدها مقدمه دیگر به سرآزبری استدلال‌های طویل و عریض و پیچ در پیچ وارد می‌گردند، کوچکترین لغزشی در هر یک از عقبات صعب‌العبور استدلال‌ها، سبب می‌شود که این نتیجه ناصحیح عاید مستدلین گردد که به علت ترابط کلیه معارف با یکدیگر، هر چه ما از شریعت می‌گیریم ممکن است در طول زمان، دستخوش تغییر و تحوّل قرار گیرد.

و در صورت واقع‌نگری به قضیه باید درباره مراحل تکوّن و رشد این نظریه این‌گونه بگوئیم که:

«چه بسا تعارض بین پیشرفت‌های علمی و نتایج تحقیقات تجربی با ظواهر تورات و انجیل سبب شده است کسانی در صدد برآمده و بگویند: بیایید تا فهمان را از دین و کتاب مقدّس، تغییر دهیم، (و در جوامع اسلامی هم عده‌ای روشنفکر همین را می‌گویند، بدون آن که توجهی به تفاوت قرآن با سایر کتب ادیان داشته باشیم).<sup>(15)</sup>»

در هر حال می‌توان به تعبیری بنا بر نظر بعضی از صاحب‌نظران، اعتقاد به نسبت در دین و فهم آن را در شمار آن دسته از جریانهای روشنفکری انحرافی تلقی کرد که بعضی از پایگاه معرفتی آنها برگرفته از فلسفه غرب است. البته لازم به ذکر است که: «روشنفکر ... با همان خصوصیات که در غرب به وجود آمد، امکان ظهور ندارد، چرا که اصلاً روشنفکری جز در آن شرایط و مقتضیات تاریخی که غرب تجربه کرده است به وجود نمی‌آید و در اینجا هر چه هست، جز سایه و انعکاسی از آن وجود نیست ... در جامعه ما از آن جا که هرگز امکان انکار نظام سنتی که دارای ریشه‌های بسیار قدرتمند تاریخی است ... وجود ندارد، روشنفکری حتی به همین صورت خاص که در اینجا امکان تحقق یافته است نمی‌تواند نسبتی فعال با عرف عام برقرار کند. بنابراین در اینجا روشنفکری همواره ملازم با انفعال و اعتزال است و جز در سطح نمی‌ماند.»<sup>(16)</sup> و هم‌اکنون نیز واقعا این جریان روشنفکری که مروج نظریه نسبت دین و نسبت فهم آن است اگر چه به لحاظ ظاهر بسیار پرغوغا است و اما به لحاظ کمی و واقعی حاشیه‌نشین است.

بلی گاهی لغزش اندیشه یک اندیشمند دست‌آویز «تقصیرات غرض‌ورزانه جریان‌های سیاسی و احزاب اجتماعی» قرار می‌گیرد و آن فرضیه را به یک آفت اجتماعی مبدّل می‌نماید. اینجاست که انواع مغالطات ذاتی و عرضی و بعضی سفسطه‌های صوری و مادی بسیج می‌شوند تا در بعضی مسایل جزئی عامیانه هم ردپای مسایل فلسفه و کلامی را به جای بگذارند و ذهن بی‌نقش عوام را با اشکال ساده و فریبنده‌ای از آن شبهه‌های دقیق به انحراف و اعوجاج بکشانند و پای اندیشه نسل حاضر را در این لغزشگاهها بلغزانند. یکی از این لغزشگاهها که همیشه مزال اقدام بسیاری از ساده‌اندیشان و ظاهر‌بینان بوده است، مسئله حقوق و وظایف زنان است.

## شمایی از چگونگی تأثیر نظریه نسبیت فهم دینی در مسایل زنان

این نظریه از نظریاتی است که وارد عالم تفکر معاصر شده و به محفل بعضی از روشنفکران راه پیدا کرده است. این نظریه با بیان این پیش فرض صحیح که همه معارف بشری بر روی یکدیگر تأثیرگذارند، می‌خواهد به این نتیجه برسد که بنا بر این گزاره‌های معارف دینی نیز از این قاعده مستثنی نیست و تغییر و تحول در شاخه‌های علوم مختلف بر روی کلیه معارف بشری از جمله بر روی معارف دینی و از جمله بر روی فهم ما از مسایل زنان، تأثیرگذار است و در آخر مطلب را به این نتیجه برسانند که فهم دینی هرگز نمی‌تواند ثابت و قابل اعتماد باشد. به عنوان مثال می‌توان گفت که اگر اسلام، در بعضی از موارد نادر، برای مشارکتها و مشاغل زنان در مناصبی همچون منصب «قضاوت و یا ولایت علی‌الاطلاق»، محدودیت‌هایی را برای زنان قایل شده است، معتقدین به نظریه فهم دینی، بدون آن که احتمال دهند که ممکن است مصلحت تشریح این حکم، مبتنی بر یک علت تکوینی و حکمت نفس‌الامری حقیقی باشد، این حکم را با مبنای «نسبیت فهم دینی» این‌گونه توجیه می‌کنند که در آن زمان، مقتضیات زمان به‌گونه‌ای بود که متون دینی در این موضوع می‌بایست سیاق خاصی پیدا کنند و به خاطر محیط خاص حاکم بر زمان تکوّن دین اسلام، که محیطی بود که در آن دختران را به گور می‌سپردند، امکان صدور جواز اذن از سوی شارع برای رهبری زنان نبود و فهم و درکی که در آن زمان از تأثیر متقابل سیاق ظاهری گزاره‌های دینی و درونیات و ذهنیات افراد در باره مسایل زنان حاصل می‌گشت سبب می‌شد که افراد بپندارند که برای زن، ممنوعیت و محدودیتی در این موارد وجود دارد ولی هم اکنون به جهت تغییر شرایط، فهم چنین حکمی از دین، مطرود است و این فهم دینی باید تغییر کند و اگر این فهم تغییر نکند با مقتضیات زمان مناسبت و تطبیق ندارد.

گرچه تمام جوانب امر را روشن نمی‌کند و محل مناقشه و ابهام در آن باقی است. نظریه مبنایی نسبیت فهم دین اگر چه بر روی برداشت و استنباط در همه مسایل و احکام دینی تأثیر می‌گذارد ولی در خصوص مسایل زنان این تأثیرگذاری وسعت و عمق ویژه‌تری دارد و دو عامل مهم را در این تأثیرگذاری ویژه می‌توان دخیل دانست:

عامل اول آن است که مسایل زنان از پرگفت‌گوترین مسایل بین تمدن‌ها و ادیان است و تمدن‌های مختلف با زوایای دید متفاوت به مسئله زنان می‌نگرند و هر یک در این باب، نظریه‌هایی را ارائه می‌دهند و عامل دوم آن است که مسایل مختلف از قبیل مقتضیات زمان، توسعه و تکنولوژی و مقتضیات محیطی و جغرافیایی و میراث فرهنگی ... همواره بر روی نگرش متفکرین درباره زن اثر می‌گذارند و سبب بروز تغییر در نظرات آنها می‌شوند. بلی از سویی اندیشه روانشناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، فیلسوفان، دین‌پژوهان و حقوقدانان و سیاستمداران و ... هر یک به نوعی مشغول اندیشیدن درباره حل مشکلات و مسایل زنان است و از سوی دیگر نظرات آنها تحت تأثیر عوامل و متغیّرات فراوانی، دائماً دستخوش تغییر قرار می‌گیرد. و افراد نمی‌توانند دو مفهوم «ثبات» و «تغیّر» در دین را آن‌گونه که هست بشناسند و از این جهت متأسفانه، پیشرفت علم و تکنولوژی و تمدن از سویی دست‌آویز مدعیات بعضی از صاحب‌نظران فرهنگی می‌شود تا بگویند، اسلام با مقتضیات روز هماهنگ نیست و مسئله گستردگی و سعه معارف و

علوم بشری و ارتباط آنها با هم از سوی دیگر سبب می‌شود که این تهمت به سنت‌های دیرپای اسلامی زده شود که دین و فهم آن «نسبی» است. در حالی که اگر این شبهه‌سازان و شبهه‌پردازان، «دین» را آن‌گونه که هست می‌شناختند می‌فهمیدند که «دین» از سویی دارای احکام محکم و ثابتی است که در طی زمان تغییر نمی‌کند و از سوی دیگر دارای احکام متغیری است که با احکام ثابت، ملاک تغییر آنها بیان شده است.

بیان و نقد نمونه‌ای از نوشتارهایی که شبهه بی‌ثباتی احکام دین در مسایل زنان را (خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر مبنای نسبیت فهم دینی) تقویت می‌کند:

نویسنده کتاب «حقوق سیاسی زنان ایران»، درباره حکم دینی مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در فقه با تعبیراتی سخن می‌گوید که با خواندن آنها برای خواننده این توهم ایجاد می‌شود، که احکام دین و فتوای جمیع فقها در این باره، بدون هیچ اساسی و فقط تحت تأثیر اغراض سیاسی تغییر کرده است.<sup>(17)</sup> ایشان تحت عنوان «نگاهی به پیشینه حضور زنان در انقلاب» می‌نویسد:

«فقها»، مفسران و واعظان ملاً و عالم، در طول دوره اسلامی، از عصر صحابیون به بعد، از حضور اجتماعی زنان ممانعت نموده، فتوا به حرمت حضور زن در جامعه داده‌اند. این فتواها، تفسیرها و موعظه‌ها با عناوینی مانند وجوب خانه‌نشینی، حرمت اسماع و سماع صدای زنان و ... به مردم می‌رسید و افکار عمومی می‌پذیرفت تا از حضور زنان در جامعه جلوگیری کند و در موارد بسیار نادر و استثنایی اگر فتوایی به جواز خروج زنان از چهاردیواری خانه صادر می‌شد یا زنان اجازه می‌یافتند که سخن بگویند، ملزم بودند از آیین‌نامه خاصی پیروی کنند. مواردی از آیین‌نامه چنین بود: «بیش از پنج کلمه نباید حرف بزنند، از کنار دیوار باید راه بروند، پای خود را نباید محکم بر زمین بگذارند و ...» این نگرش که هنوز طرفدارانی دارد، از بحبوحه انقلاب بدون آن که مورد نقد و بررسی قرار گیرد، متروک شد. زنان در تظاهرات حضور یافتند و فقها و رهبران دینی - سیاسی، نه تنها مدعی حضور آنها نشدند بلکه به ضرورت حضور تأکید ورزیدند ...<sup>(18)</sup>

آنگاه نویسنده در پاورقی این مطلب می‌نویسد: «متروک شدن روایات، در «فقه شیعی» سابقه دارد و دلیل اساسی آن انگیزه‌ها و اهداف سیاسی است؟؟»<sup>(19)</sup>

این نویسنده در فرازی دیگر از مطالب خود در حول همین محور می‌نویسد:

«ممنوعیت حضور زنان در جایگاه مناصب اداری، اجتماعی و سیاسی ایران که تا پیش از انقلاب به آن استناد می‌شد، از همان علت‌العلل برمی‌خاست، یعنی از فتاوی و روایات حرمت حضور زن در جامعه»<sup>(20)</sup>

تصریح نویسنده به مطالبی که هر کس کوچکترین آشنایی با فقه شیعی داشته باشد به عدم صحت آنها پی می‌برد، از جمله ایراداتی است که به این نوشته وارد است و آن مطالب ناصحیح عبارتند از:

1- تصریح نویسنده به نسبت دادن فتوای حرمت حضور اجتماعی زنان به همه فقها، مفسران، واعظان عالم در طول دوره اسلامی از عصر صحابیون به بعد.

2- تعلیل مسئله ممنوعیت حضور زنان در مناصب اداری، اجتماعی و سیاسی ایران پیش از انقلاب به فتواها و روایات حرمت حضور زن در جامعه، (آن هم به صورتی که نویسنده از این روایات و فتواها به عنوان علت‌العلل عدم حضور اجتماعی زنان قبل از انقلاب اسلامی یاد می‌کند).

3- اطلاق در تعلیل مسئله متروک شدن روایات در فقه شیعی به انگیزه‌ها و اهداف سیاسی آن هم به صورتی که طرح موضوع به گونه‌ای است که به ذهن این‌گونه متبادر می‌شود که اغراض سیاسی فقهاء بدون هیچ دلیلی سبب متروک شدن روایات می‌شده است.

4- اشکال مدنظر و مورد بحث در مطلب این نویسنده این است که ترتیب خاصی که نویسنده در ورود و خروج به این مطلب اتخاذ کرده و تعبیرات ویژه‌ای که به کار برده است، برای خواننده این توهم را ایجاد می‌کند که احکام دینی در مسایل زنان و از جمله مسئله حضور اجتماعی زن در طول تاریخ فقه شیعی، مبنا و اساسی نداشته است و به همین جهت نیز بدون هیچ مبنا و اساسی فقط به جهت حضور زنان در تظاهرات (و به تعبیر نویسنده: «بدون آن که مورد نقد و بررسی قرار گیرد متروک شده است» و آنگاه نویسنده اهداف و انگیزه‌های سیاسی را عامل تغییر حکم معرفی می‌کند در حالی که اولاً حکم حضور اجتماعی زنان، حرمت نیست و ثانیاً حتی فتوای نادری نیز در حرمت بی‌قید و شرط حضور زن در اجتماع در تاریخ فقه شیعی یافت نمی‌شود و چه برسد به اجماع (و هرگز فقها از عصر صحابی به بعد، بر حرمت حضور اجتماعی زن اتفاق و اجماع نداشته‌اند) ثالثاً علت عدم حضور اجتماعی زنان قبل از انقلاب صرفاً به جهت فتوا و روایات مطلق دال بر حرمت حضور اجتماعی زنان نبوده است، بلکه صدها عامل تاریخی، محیطی و حکومتی و فرهنگی در این مسئله دخالت داشته است (و اگر در بعضی موارد نیز این فتوا از مرجعی صادر شده است به این جهت بوده که زنان پیش از انقلاب نمی‌توانستند با لباس مشارکت اجتماعی یعنی حجاب و عفاف وارد صحنه شوند) و رابعاً این‌گونه نبوده که فقهاء شیعی صرفاً به انگیزه‌های سیاسی به روایات عمل کرده و یا آنها را ترک کنند و اگر در مواردی نیز چنین بوده، آن مورد نیز طبق قاعده اهم و مهم در باب «تزامم فقه» و برطبق قاعده «وجوب تقیه» و امثال این موارد بوده است و اگر فرض این است که سیاست در نظر فقها عین دیانت آنها است احياناً اگر نیز چنین اغراضی (اغراض سیاسی اجتماعی ...) در فتاوی ایشان دخیل بوده آن مداخلت نیز مستند به دین و بر طبق معیارها و آیین‌نامه‌هایی بوده است که دین از پیش تعیین کرده است و گاهی فقها به جهت حفظ و حراست از اصل و اساس دین، درباره بعضی فروع آن در مقطع خاص و شرایط خاصی طبق معیارهایی ثابت، تغییر فتوا می‌داده‌اند و هنگام زوال آن شرایط خاص، دوباره به فتوای اولیه و حکم اولیه خود باز می‌گشتند ولی آنچه مهم است این است که بدانیم این تغییر حکم، خود نیز تحت تأثیر قانون ثابتی صورت می‌گیرد و دارای ملاک و معیار معین و ضابطه و قاعده مشخصی است. اشتباه این نویسنده در اینجا این بوده که بعضی از برداشتهای عرفی را که در بعضی از اقشار سنتی متعصب و متحجر و ناآشنا به فرهنگ دینی رایج بوده است به حساب دین گذاشته و این‌گونه پنداشته‌اند که همه فقها، در همه ادوار تاریخ اسلام فتوای به حرمت حضور زن داده‌اند و اشتباه دیگر این بوده که جایگاه نهی «تنزیهی» و نهی «تحريمی» را خوب نشناخته یعنی به تفاوت و فرق نهی دال بر «کراهت» و نهی دال بر «حرمت» توجه ننموده و همچنین به تفاوت امر وجوبی و امر استحبابی نیز، چندان عنایتی نکرده است.

چنانچه گفتیم خواسته یا ناخواسته بعضی از این نویسندگان با بیان مطالبی از این قبیل به تقویت این شبهه در ذهن خوانندگان کمک می‌کنند که دین نباید و نمی‌تواند دارای احکام ثابتی باشد و اصولاً احکام ثابت نیز در دین دارای پایه و اساس درستی نیستند و بسیاری از احکام دین در اثر اغراض و اهداف سیاسی بعضی از فقها، بدون دقت و تأمل کارشناسانه بیان شده‌اند.

«نظریه نسبیت فهم دینی» می‌گوید که فهم متدینین از دین تحت تأثیر تغییر شرایط، تغییر می‌کند. با تفاسیر متعددی که این نظریه پردازان از این مبنی ارائه می‌دهند می‌توان این‌گونه برداشت کرد که یکی از مصادیق تغییر شرایط از نظر ایشان این است که پیشرفت علوم و معارف در سایر شاخه‌های علمی، بینش و جهان‌بینی جدیدی را برای متدین ایجاد کرده و در زاویه دید آن جهان‌بینی فهم آن متدین از دین دگرگون شود و اگر قبلاً این شخص از دین راجع به موضوع خاصی، برداشت ویژه‌ای داشت، برداشت و استنباطش تحت تأثیر آگاهی جدید، تغییر کند و حتی این تبدیل نظر و تغییر برداشت از متون دینی ممکن است در اثر حاکمیت و قبول یک نظریه سیاسی و گاه در اثر پذیرفته شدن یک نظریه علمی اقتصادی باشد و یا در اثر مقبول افتادن یک نظریه روانشناختی باشد و ...

این نویسنده نیز در بیانات خود، حتی بدون آن که خود بداند شبهه بی‌ثباتی احکام دین را تقویت کرده است و برای خواننده این‌گونه وانمود کرده است که گویی فقها قبلاً به ضرورت حضور زن در اجتماع واقف نبوده‌اند ولی وقتی مسئله تظاهرات، پیش آمد ایشان در این مقطع خاص ناگهان دریافتند که حضور اجتماعی زنان و شرکت ایشان در تظاهرات امر مقبولی است زیرا منفعت آنان این چنین اقتضا می‌کرد بنابراین فهم فقها نسبت به این حکم دین تغییر کرده است زیرا منفعت خودشان را مطابق مصلحت حضور اجتماعی زنان یافتند. بنابر این، طبق گفته این نویسنده یا باید این‌گونه استنباط کرد که مراد او آن است که فهم دین، نسبی است و در اثر تغییر شرایط و ترابط معارف و تغییر منافع، تغییر می‌کند و یا اینکه فقها علی‌رغم پذیرش منع دین از حضور اجتماعی زنان به خاطر دست‌یابی به اهداف شخصی و سیاسی خود این‌گونه فتوا دادند، که بعید است این نویسنده چنین تهمت بزرگی را به همه فقها و مراجع نسبت دهد.

بلی متأسفانه آنچه که خواسته یا ناخواسته، از طریق چنین نگاه‌هایی القا می‌شود شبهه بی‌ثباتی احکام دین است. اعتقاد نسبیت فهم دین، مبنایی است که بر اساس آن نه مسأله نجات و رستگاری زنان، «تضمین» می‌شود و نه مسایل مربوط به روابط اجتماعی زن و مرد و سایر مشکلات اجتماعی مربوط به زن در نهاد خانواده و یا زن به عنوان یک فرد حل می‌شود، زیرا حاصل «نسبیت فهم»، این نیست که همه راهها به حقیقت می‌رسد و این نظریه ما را به اینجا نمی‌رساند که در هر زمان فتوایی بر وجوب حضور زنان در اجتماع یا حرمت حضورشان داده شد، عمل به هر یک از این فتاوی موجب رستگاری است، بلکه این نظریه در حقیقت متضمن داعیه نفی حقیقت و ثبات، از هر یک از این دو فتوی است و لازمه اعتقاد به این معنی است که هیچ‌یک از این دو فتوی نمی‌تواند به طور قطع ضامن سعادت و رستگاری زنان در صورت عمل به آن باشد.

نکته دیگری که از توالی فاسد این نظریه است در مثال موردنظر خود را نمایان می‌سازد و آن این است که زنان ما اگر در مرحله اعتقاد، به مهلکه شبهه نسبت فهم دینی بیفتند، در مرحله عمل سخت حیران و سرگردان خواهند شد. اگر زنان ما این‌گونه بپندارند که احکام دین درباره آنها بی‌ثبات است و ادراک و فهم فقها از دین نسبی است و عمل به این احکام نیز به جهت اعتقاد به نسبییت فهم دینی هیچ ضرورت و حجیتی نخواهد داشت، آنان بیش از پیش مردد و حیرت زده می‌گردند و نوعی شکاکیت سبب می‌شود هم در اعتبار مفاهیم ذهنی و هم در فتوای فقها و هم در تفسیر مفسرین و هم در روایت محدثین و هم در نظریات حکما و هم در دعاوی متکلمین درباره تعیین وظایف و شأن زن تشکیک ایجاد شود.

### مسئله نسبیت دین

«پلورالیزم دینی» یا نسبیت دین که به نظریه تساوی ادیان می‌انجامد از نظریاتی است که در موازات نظریه «نسبیت فهم دینی» می‌تواند مبنای شبهه بی‌ثباتی احکام دینی در مسایل زنان قرار گیرد. عصاره نظر پلورالیزم دینی این است که ما را به تکثرگرایی دینی برساند تا نتوانیم ملاکی برای تشخیص حقیقت پیدا کنیم. بنابر این پلورالیزم، راه ما را برای وصول به حقیقت واحد مطلق برای همیشه مسدود می‌کند. نویسنده کتاب صراط‌های مستقیم<sup>(21)</sup> در این رابطه می‌گوید: «رسیدن به واقع، علامت مشخصی ندارد و علائمی که در فلسفه سنتی بدان اشارت می‌رفته یعنی «بدهت» و «تعیین» و همه خدشه بردارند و به راحتی نمی‌توان ادعا کرد چه چیزی حق است یا چه چیزی حق نیست»<sup>(22)</sup>

و در جای دیگر همین نویسنده در مصاحبه و مقاله «بسط تجربه نبوی» می‌نویسد:

«مسئله نزدیک‌تر شدن به واقع هم مثل خود رسیدن به واقع، هیچ نشانه و علامتی ندارد»<sup>(23)</sup> و در جای دیگر می‌نویسد: «واقعیت در مقام ثبوت هر چه باشد ما دچار دشواری و پیچیدگی در مقام اثبات هستیم»<sup>(24)</sup> و نقطه اوج تکثرگرایی این نظریه نیز در این جمله نویسنده مشارالیه ظاهر می‌شود که می‌گوید:

«آنچه کانت می‌گفت، بسیار طبیعی جلوه‌گر خواهد شد. یعنی حقیقت عقل است که به بن‌بست می‌رسد و عقل جمعی در مسئله واحد، واجد چند رأی می‌شود و هیچ‌یک از این رأی‌ها، دیگری را نمی‌تواند از میدان بیرون کند»<sup>(25)</sup>.

پلورالیزم وقتی به «ادیان» می‌رسد و می‌خواهد یک دین را بر حق بشناسد نمی‌تواند، لذا قائل به تساوی ادیان می‌شود.<sup>(26)</sup> چنانچه نویسنده مشارالیه می‌نویسد: «هر پیامبر و هر پیشوای مذهبی به دین خود دعوت می‌کند، یعنی هیچ پیامبری نمی‌تواند پلورالیست باشد، ولی ... ما کار پیامبرانه نمی‌خواهیم انجام دهیم ...»

چگونگی تأثیرپذیرش مبنای پلورالیزم دینی بر مسایل زنان

وقتی که ما معتقد به این مبنا شویم که جدی گرفتن دعوت پیامبران علیهم‌السلام به این نیست که آنها را حق بدانیم بنابراین هر دینی، هر حکمی را که درباره مسایل زنان آورده باشد نه می‌توانیم حقانیت آن را اعلام کنیم و نه می‌توانیم آن را از میدان بیرون نماییم.

وقتی معتقدین به نظریه پلورالیزم دینی می‌گویند تعیین مصداق و پیدا کردن گزاره صادقی که منطبق با واقع است، دچار اشکالات بسیار زیادی است، بنابر این هرگز نمی‌توانند درباره ابتدایی‌ترین مسایل روابط زن و مرد، یعنی حجاب و احکام ازدواج و طلاق، مطلبی را ارائه دهند. اینجاست که در کوره پلورالیسم دینی، زنان برای همیشه سرگردان باقی خواهند ماند. به عنوان مثال: در دین یهود طلاق و موارد آن براساس «هلاخا» (فقه یهود) صورت می‌گیرد و در بسیاری از موارد حکم «خاخام» نافذ است، یعنی اگر زن دارای یکی از موارد طلاق مانند نازایی باشد ولی خاخام به جهت مصالحی طلاق را جایز نداند، مرد یهودی نمی‌تواند زن را طلاق دهد. در یهودیت قوانین مدونی برای نکاح، طلاق و ارث تنظیم نشده است، بلکه بیشتر قوانین توسط خاخام از «هلاخا» استخراج می‌شود.

ولی احکام طلاق در دین مسیح با دین یهود متفاوت است مثلاً طلاق در فرقه کاتولیک، چنانچه عقد ازدواج آنها در کلیسا بسته شود وجود ندارد و در صورت عدم توافق اخلاقی بین شوهر و زن به آن صورت که زندگی آنها غیرممکن می‌باشد، مقامات روحانی بین ایشان حکم جدایی صادر می‌کنند مشروط بر این که شوهر، زن دیگری نگیرد و زن نیز شوهر دیگری نکند ولی با موافقت طرفین می‌توانند زندگی سابق خود را تجدید نمایند، مشروط به این که خلیفه‌گری را مطلع نمایند.<sup>(27)</sup>

در آیین زرتشتی، رهایی و طلاق، اختیاری نیست و در اجرای مراسم زناشویی قید مهریه نمی‌شود.<sup>(28)</sup>

چنانچه مشهود است اختلافات جزئی و کلی فراوانی بین ادیان بر سر مسایل زنان وجود دارد و پلورالیزم جز آن که زنان ما را در شناخت حقیقت، بیش از پیش متحیر سازد، هنر دیگری را دارا نیست.

تضاد آداب و رسوم مربوط به زنان گاهی خود را بیشتر از این می‌نمایند زیرا تطور عجیبی در جهان بینی‌ها و آداب و رسوم مربوط به زنان، در اقصی نقاط عالم وجود دارد. مثلاً در «کشور تبت، یک زن می‌تواند، زن رسمی چهار مرد شود و در هند معابدی است که در آن، زنان را وقف ارضای جنسی زائرین می‌کنند و در بعضی مناطق قطب میزبان، همسر خود را برای پذیرایی در اختیار میهمان قرار می‌دهد.<sup>(29)</sup>»

تضاد این آداب و رسوم با قوانینی که در بعضی از ادیان مثل دین اسلام وجود دارد مشهود است. دین اسلام برای زن، آن سان حرمت و جلالت و مکرمت قایل است که هرگز به یک اجنبی اجازه نمی‌دهد که بدون اجازه، حتی به وی نیم‌نگاه آلوده‌ای بیندازد. حال طبق مبنای پلورالیزم دینی، ما باید چگونه جمع بین این اضداد را بپذیریم؟ و چگونه همه این گفته‌ها را در عرض هم و مساوی با هم به عنوان راههایی برای رسیدن به «حقیقت» تلقی کنیم.

مثال دیگری که می‌توان برای اوج اختلاف نظر ملل و اقوام مختلف درباره مسایل زنان بیان کرد این است که: «در زمان‌های ابتدایی، نازا بودن برای زنان، ننگی عظیم بوده و از کف دادن بکارت عیب نبود، حتی اگر دختری قبل از ازدواج، فرزندی می‌آورد زودتر داوطلب زناشویی با او می‌شدند و در برخی از قبایل، چون داماد، عروس خود را بکر می‌یافت نگران و آشفته می‌شد و مادر عروس را به باد ناسزا می‌گرفت.»<sup>(30)</sup>

اما وقتی در طول تاریخ پیش رویم و صفحات رنگارنگ آن را ورق زنیم، به صفحاتی خواهیم رسید که در آن مردان از شدت افراط در غیرت نسبت به زنان، دست به اعمال وحشیانه‌ای می‌زده‌اند. در تاریخ جاهلیت قبل از اسلام، که اعراب در کیش بت پرستی و آئین چند خدایی بودند، این نمونه‌ها به وفور دیده می‌شود.

قبل از اسلام، اعراب جاهلی از داشتن دختر ننگ داشتند، آن سان که حاضر بودند برای این که دختران را از خطر احتمالی تعرض مردان به ایشان حفظ کنند و به خیال خود، خویشان را از این ننگ برهانند، دختران خود را زنده به گور کنند.

قرآن وصف حال حساسیت مردان نسبت به داشتن دختر، در این برهه از تاریخ را این گونه بیان می‌کند: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ، ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ، يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ.»<sup>(31)</sup>

و چون به ایشان خبر دهند که دختری برای او آمده، خشم خود را فرو می‌خورد و چهره‌اش سیاه می‌گردد و از این خبر بد که به او داده‌اند خود را از مردم پنهان می‌کند، آیا این دختر را با خواری نگاهدارد و یا او را به زیر خاک پنهان سازد؟ چه بد داوری می‌کنند.

چنان چه مشهود است مسئله فضیلت یا ردیلت شمردن از تباط جنسی زنان با اجانب، در طول تاریخ، دستخوش تغییر بسیار می‌شده است و خلق و خوی اقوام و ملل مختلف تحت شرایط متفاوت، نسبت به این مسئله اخلاقی، گرایش‌ها و واکنش‌های متفاوت داشته است.

تغییرپذیری اخلاقیات و ارزش‌های ملل و نحل، بیش از هر چیز نشانه این است که اگر قلعه ثابتی بر تارک اقیانوس تاریخ بنا نگردد تا در آن از ارزش‌های ثابت در مسایل زنان دفاع شود، سیمای زن، هر لحظه دستخوش طوفانها، امواج و بادهای موافق و مخالف قرار خواهد گرفت و «زن» هرگز نخواهد توانست مقام و منزلت حقیقی خود را دریابد و مسلماً آن قلعه ثابت، چیزی جز یک دین الهی نیست، دینی که بتواند همه زوایا و جهات را ملاحظه کرده و در افقی فوق تغییر و ثبات، تصویر کاملی از سیمای زن را در معرض تماشا بگذارد. ما اگر بخواهیم صرفاً با مقایسه آراء بشری به اقیانوس مواج نظریات و عقاید تاریخ بشریت وارد شویم و به جستجوی ساحل حقیقت مطلق بپردازیم، برای همیشه در سرسرای پیچ در پیچ و آبراهها و گرداب‌های نظرات متضاد و خیزاب‌های قضایای جدلی‌الطرفین، سرگردان می‌شویم و در آخر به مانداب و مرداب جمود و توخس فکری سرنگون خواهیم شد، زیرا بشر در بسیاری از ادوار تاریخ، حقیقت را فدای

منفعت و مصلحتِ طبیعی خود می‌کرد و هم اکنون نیز در آغازِ قرن بیست و یکم، باز هم این چنین عمل می‌کند.

بقول بعضی از فلاسفه «هر عمل که از لحاظِ اخلاق، زشت محسوب می‌شود، روزی در میدانِ تنازعِ بقا، عنوانِ فضیلت داشته و آن روزی که اوضاع و احوالی که آن را موجب می‌شده از بین رفته است، این فضیلت هم عنوانِ رذیلت پیدا کرده است.»<sup>(32)</sup>

ما اگر بخواهیم برای رهایی از سرگشتگی در انتخابِ نظر حق، دست به دامانِ پلورآلیزم شویم، به دام دیگری خواهیم افتاد، زیرا باید درباره ظنونِ مختلفِ تاریخِ درباره «زن» بگوئیم، هرچه که تاریخِ درباره زن، قضاوت کرده است در آن شرایطِ خاصِ زمانی و مکانی، حق بوده است و طبیعی است اگر چنین بگوئیم، التزامات و توالی فاسد این نظریه دامنگیرمان خواهد شد.

نگاهی دوباره به مثال فوق‌الذکر سبب می‌شود که بتوانیم در آئینه این تمثیل، نقاط ضعف این نظریه را به تماشا بنشینیم پلورآلیزم در مثال مزبور، ما را به این جا می‌رساند که معتقد شویم هم قبایل ابتدایی که چه بسا متدین به ادیان منقرضه و مذاهب باطله و ذهن ساخته بوده‌اند، برحق بوده‌اند و حکم ایشان در فضیلت شمردنِ مورد تجاوز قرار گرفتن دختر از طریق مردان صادق است و هم اعراب بُت پرست که از ترس مورد تجاوز قرار گرفتن دخترانشان، آن‌ها را زنده‌به‌گور می‌کرده‌اند مُحقّ بوده‌اند و درست عمل می‌کرده‌اند و هم آیینی که عمل اقوام ابتدایی را تفریط و عمل اعراب جاهلی را افراط می‌داند و آیینی دیگر ارائه می‌دهد، در عقیده‌اش صایب و صادق است.

البته لازم به تذکر است که ما هم این واقعیت را می‌پذیریم که شرایط زیستی و محیطی و جغرافیایی و تاریخی و... گاهی سبب می‌شود که در تحتِ شرایطِ خاصی، تغییراتی در بعضی از حقوق و وظایف و شوؤنات مربوط به زنان، لازم بیاید ولی تمام ادعای ما این است که این تغییرات، نیز باید دارای ملاک‌های ثابت و از پیش تعیین شده باشد و از آن جا که «حقیقتِ مطلق» وجود دارد و ما هم می‌توانیم در حدّ وسع و اجتهاد خود به آن دست یابیم، باید ارزش‌های ثابت و قوانین ثابتی با توجه به آن معیارهای حقیقی وجود داشته باشد که در آنها، پیش‌بینی لازم برای همه امور متوقّع و همه اتفاقات حادث و همه شرایط متغیّر، انجام گرفته باشد.

ولی پلورآلیزم، چون حقیقت را نسبی می‌داند و حقیقت را فدای نسبیّت شرایط می‌کند هیچگاه نمی‌تواند راه نجات را فرا راهِ رهپویانِ رستگاری قرار دهد. تصویری را که پلورآلیزم از سیمای زن نشان می‌دهد تصویری است که در گردونه‌ای از نظریاتِ مختلف و متضاد و متناقض نهاده شده و با حرکتی سریع می‌چرخد. در دورِ سرسام‌آور این گردونه، ناظر حتی اگر بخواهد شانه خود را (با ترفندِ برحق شمردن همه نظریات)، از وظیفه انتخابِ صحیح و دفاعِ قاطع خالی کند، در مرحله عمل باز هم سرگردان خواهد ماند و اگر در مرحله عمل، این ناظر، دست به انتخابی بزند، طبقِ لوازمِ پلورآلیزم (صرف نظر از مرجّح میل شخصی) به دامنه مهلکه ترجیح بلامرّح سقوط خواهد کرد. زیرا گویی این ناظر از بین هزاران تصویر تاریک و روشن

و نیم‌رخ و تمام‌رخ و واژگون و مستقیم و... از سیمای زن، بدون آن که طبق نظریه پلورآلیزم یکی بر دیگری از لحاظ رتبی، به طور مطلق امتیازی داشته باشد، یکی را برگزیده است. بلی پلورآلیزم تمامی تصاویر برداشت شده از سیمای زن را در محیط یک دایره و در داخل یک گردونه جای‌گیر می‌کند و با چرخاندن آن نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه بر مشکل تحیر و سرگستگی می‌افزاید.

بلی، تغییر شرایط و خصوصیات فرد و جامعه و تاریخ و... اجتناب‌ناپذیر است و ما این واقعیت را می‌پذیریم ولی هرگز قبول این واقعیت نباید ما را به مهلکه اعتقاد به نسبت حقیقت، بیندازد. ما می‌پذیریم که مثلاً در نمونه فوق‌الذکر، اختلاف‌نظر در فضیلت یا رذیلت شمردن تجاوز به زنان، بی‌ارتباط با علل محیطی، زیستی و خصوصیات فردی قبائل و نژادهای مختلف نیست. ولی ما در این رابطه، پذیرش مجموعه قوانینی را پیشنهاد می‌کنیم که هم به این تغییرات و گرایش‌ها در خلق و خوی انسان‌ها بی‌اعتنا نیست و متضمن راه‌کارهایی برای تعدیل آن‌هاست و هم ارزش‌های ثابت را در افقی فراتر از این مسایل طبیعی معرفی می‌کند و هم قوانین ثابتی دارد که برای تغییر قوانین اولیه (در آن جا که ضرورتی ایجاب کند) به کار می‌آید.

در مثال فوق، ریشه آزدگی و رنجش شدید اعراب جاهلی از دختردار شدن را از یک سو می‌توان در نحوه زندگی چادرنشینی آنان جستجو کرد و از طرف دیگر در قوانین مربوط به جنگ و جدال قبیله‌ها در آن روزگار و از سوی دیگر در خصوصیات روانی و صفات فردی اعراب.

یکی از تحلیل‌گران مشهور معاصر تاریخ در این زمینه می‌نویسد:

«طبیعی است که صحرائشین باید به «نرینه»، بیش از «مادینه» بیندیشد. زیرا پسر بچه در کودکی نگهبان شتر و کمک کار پدر و در بزرگی جنگجویی است که خانواده را از گزند دشمن نگاه می‌دارد، چنان چه دختر بچه در این شرایط موجودی دست و پاگیر است که پیوسته باید مراقب او بود.»<sup>(33)</sup>

از طرف دیگر در جنگ‌ها مرسوم بود که دختران و زنان قبیله مغلوب را به اسارت می‌بردند و اسیر شدن زن و دختر، خواری و خفت بزرگی برای اقوام و ملل محسوب می‌شد و از طرف دیگر خصوصیات فردی عرب‌ها، حمیت و غیرت بود، همان‌گونه که سرسختی و ستیزه‌جویی از خصوصیات طبیعی ایشان بود و حتی در حکایات مشهور تاریخ جاهلی نقل است که این خصوصیت تا بدان جا که می‌رسید که اگر دسته‌ای ملخ در اطراف چادر آن‌ها می‌نشست، آن‌ها نسبت به این ملخ‌ها تعصب نشان می‌دادند و آن‌ها را پناهنده حریم خود دانسته و حاضر بودند برای دفاع از آن‌ها، بجنگند و بنابراین ایشان نسبت به کسانی که در حریم نسبی ایشان داخل می‌شدند، تعصب زیاده از حدی نشان می‌دادند و به همین دلیل، برای نژاد نیز اهمیت فراوان قائل بودند و چون در معرض تجاوز قرار گرفتن زنان، سبب می‌شد که نژاد ایشان، اختلاط پیدا کند از این جهت نسبت به زن، غیرت فوق‌العاده و حساسیت‌های افراطی جاهلی و اعمال وحشیانه‌ای از خود بروز می‌دادند، ولی در اقوام بدوی شرایط زیست و محیط و آداب و رسوم قبیله‌ای این‌گونه نبود. در آن دوره هنوز مادر سالاری رواج داشت.

یکی از پژوهشگران سیمای زن در تاریخ در این باره می‌نویسد:

«در روزگاری که اصول مادر شاهی برقرار بود و نسب، فقط از سمت زنان تعیین می‌شد، میراث عموماً به نزدیک‌ترین اقوام یعنی به همخون‌های شاخه مادر می‌رسید.»<sup>(34)</sup>

با توجه به شرایط فوق‌الذکر طبیعی است که حساسیت نسبت به ارتباط جنسی زن با مرد، بدون قیود اخلاقی و... کم‌رنگ می‌شد بگفته همین نویسنده مردان در دوران ابتدایی، هنوز، نسبت به زنان احساس مالکیت نداشتند بنابراین می‌توان گفت که ایشان چون به اخلاق و دین و وفاداری و محبت نیز پای‌بند نبودند نسبت به ارتباط زنان خود با غیر از خود، نیز هیچ حساسیتی از خود نشان نمی‌دادند به خصوص که به شهادت تاریخ‌نویسان، در آن روزگار، «نسبت» و «ارث» نیز به طور کلی از طریق مادر، تعیین می‌شده است<sup>(35)</sup> و «توالد» و «تناسل» و «ازدیاد جمعیت» هم بسیار مطلوب بوده است و بنابراین مردان هیچ مشکلی را بر سر راه همبستری بی‌قید و شرط همسرانشان با سایر مردان نمی‌دیدند.

چنانچه پیداست زمینه‌های متفاوت در دو دوره جاهلیت متفاوت از تاریخ بشریت، به دو عکس‌العمل متفاوت درباره زن و مسایل مربوط به وی انجامیده است. در نظرگاه اول، اخلاق، انسانیت، وفاداری و عفت و پاکیزگی انسب و حیثیت زن و... قربانی شده است و در نظرگاه دوم نیز اخلاق و انسانیت و شخصیت زن وجود و هستی او... در مسلخ توهمات و تعصبات و احکام جاهلانه اعراب، به شهادت رسیده است. در هر حال باید در این میان، یک حقیقت ثابت باشد که در عین حال که به تغییر شرایط، بی‌اعتنا نیست، حقیقت را در معرض تغییر مصالح ذبح نکند و اگر آن حقیقت، برحق باشد هر چه جز آن است به قیاس با آن باید کنار گذاشته شود و رد نمودن همه نظریات، غیر از آن حقیقت ثابت واحد، یعنی مطرود شمردن نظریه پلورآلیزم.

بلی در پندار پلورآلیزم دینی، حق و باطل و صدق و کذب، جایگاهی جز اعتبار و برداشت آدمی ندارد و راههای متعدّد و متعارض برای رسیدن به حق، معتبر شناخته می‌شوند و ادیان ناقص یا منسوخ و حتی مذاهب باطل، برحق شمرده می‌شوند ولی باید گفت:

«اصرار بر کفایت و صحت ایمان به ادیان منسوخ و معرف، تاریخ‌زده و تاراج شده و آمیخته با خرافه و گزافه و فاقد متن وحیانی، علی‌رغم نزول و حضور دینی جامع و کامل و برخوردار از متن منزل و محفوظ (إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون) سعی بر ناکام ساختن برنامه هدایت خداوندی و معارضت با سنت و مشیت تاریخی تشریحی الهی است»<sup>(36)</sup> البته جای این تذکر باقی است که بگوئیم:

تفاسیر و تعبیر متفاوتی از پلورآلیزم عنوان شده است ولی در مجموع می‌توان گفت که تساهل و تساوی ادیان و تکثرگرایی دینی و عدم جزمیت و قطعیت به حقانیت آراء و از مهمترین توالی پلورآلیزم می‌باشند که هر یک از آنها به نحوی توالی فاسد و پیامدهای ناشایستی را در مسایل زنان برجامی گذارند.

## ضعف قوانین بشری در ارائه ارزش‌های ثابت

راستی آن مجموعه قوانینی که در عین ثبات به تغییرها و تغییرها و اختلاف‌ها و تخلف‌ها بی‌اعتنا نباشد چه مجموعه‌ای است؟ راستی چه آینده‌ای می‌تواند بهترین تصویر از حقیقت سیمای زن و شؤونات مربوط به او را منعکس سازد؟

هرچه زمان پیش می‌رود و غائله تمدن و تکنولوژی پرغوغاتر می‌شود، میدانِ معرکه اختلاف نظریات و آراء، وسیع‌تر می‌گردد و در دوره گفتگوی تمدن‌ها بیش از هر چیز نیاز به یک داور و داوری احساس می‌شود. امروزه، بعضی از پیش‌تازان اندیشه بشریت می‌خواهند با تکیه بر مفهوم «عقلانیت» و آثار پیشرفت‌های علمی و فنی، نهاد خانواده و جایگاه محور خانواده یعنی زن را نوسازی (modernization) کنند و در این بین گروه‌های رسمی و غیررسمی، فرهنگ و تمدن، اقتدار سنتی، دین و مذهب، هر یک مدعی ارائه نظریات اصلاحی برای این نوسازی‌اند. با نگاهی اجمالی و بدون تعصب به فضای حاکم بر جوامع بشری، چه بسا بتوان این‌گونه قضاوت کرد که جوامع در یک دگرگونی ساختاری از شالوده‌های نهادی عقاید کهن درباره زن به سوی تطوّر به یک جامعه نوین در حرکت‌اند. اگر بخواهیم با گزینش عقلانی صرف، به جستجوی حقیقت برآئیم و حقیقتی ثابت را بر همه جوامع بشری عرضه کنیم، چون این انتخاب عقلی، تابع راهبردهایی مبتنی بر دانش تحلیلی است، هر وقت گزاره‌های دانش و علوم بشری تغییر کند، این راهبردها و در نتیجه آن گزینش عقلانی نیز دستخوش تغییر قرار می‌گیرد و ما هرگز نخواهیم توانست حقیقت مطلق و ثابتی را که قابل ارائه به جوامع بشری باشد، پیدا کنیم. پس چه کنیم؟

بیا بید به وجدانمان رجوع کنیم. در این عصر، بشریت در زمینه مسایل زنان در حال تردید و نگرانی بسر می‌برد، گاه به سوی نظامات گذشته و گاه به سوی ارزش‌های حال و آینده کشیده می‌شود و مشکل چگونگی احکام بُغرنج حقوقی زن و تعیین روابط صحیح زن و مرد، اندیشمندان را رنج می‌دهد. در همین چند ماه اخیر بود که حقوقدانان فرانسه، پس از تأمل و گفتگوی بسیار به این نتیجه شنیع رسیدند که لایحه بر خور داری هم‌جنس‌بازان، از کلیه حقوق خانواده را تصویب کنند و در حمایت قانونی و امتیازات مدنی فرقی بین زن و شوهر یا دو همجنس‌باز، قائل نشوند و در همین حال است که زمره‌ای دیگر از اندیشمندان بدون هیچ تعصب دینی و فقط با گزینش عقلانی حاصل از دانش‌ها و بینش‌ها و تجربیاتشان به این نتیجه می‌رسند که این حکم بسیار زشت و مردود است. آری بشریت خود به خوبی می‌داند که هرگز نتوانسته مجموعه قوانین ثابتی را در مسایل زنان که در عین «ثبوت» دارای «شمول» نیز باشد ارائه دهد و همیشه قوانین بشری در معرض تجربه آزمون و خطا بوده و دائماً در حال تغییر بوده است.

از جمله مهمترین مجموعه‌های حقوقی و فکری بشر که در حال حاضر در سطح جهانی، دست‌اندرکار نظارت بر مسایل زنان و حقوق ایشان می‌باشد می‌توان از «کمسیون وضعیّت زنان» نام برد. هم‌اکنون این کمسیون در کنار سایر بخش‌های سازمان ملل سعی دارد که در مسایل مربوط به زنان، بهترین و صایب‌ترین نظریات را ارائه دهد و به پندار خود جلو تبعیض در حقوق زنان را بگیرد. «مهمترین وظائف این کمسیون عبارت است از: الف) تهیه گزارش و توصیه برای شورای اقتصادی و اجتماعی در خصوص حقوق سیاسی،

اقتصادی، مدنی، اجتماعی و آموزشی زنان ب) ارائه توصیه به شورای اقتصادی و اجتماعی در مورد مسایل ضروری که احتیاج به توجه فوری در زمینه حقوق زنان دارد با این اهداف که تساوی حقوق زن و مرد برقرار شود و ارائه پیشنهاداتی برای اجرای این توصیه‌ها»<sup>(37)</sup>

گزارش‌هایی که از توالی فاسد اجرای قوانین این کمیسیون و آثار سوء آن و منسوخ شدن و عملی نشدن پیشنهادات این کمیسیون در دست است حکایت از همین معنی دارد که بشر نمی‌تواند به تنهایی به جعل قوانین شامل و کامل و ثابتی که در همه جوامع کاربرد داشته باشد بپردازد. بشر در شناخت خویش عاجز مانده است چه برسد به شناخت قوانینی که صلاح او را تضمین کند و اگر کسی خود را نشناسد و صلاح خود را نداند چگونه می‌تواند مجموعه قوانینی فراگیر و کامل را به جامعه ارائه دهد. دانشمندان بزرگی که در علم انسان‌شناسی عمری زحمت کشیده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند گوشه‌ای از اسرار انسان این موجود حیرت‌انگیز را بشناسند.<sup>(38)</sup>

بلی فکر بشر دائماً به ضعف و عجز خود در شناخت حقیقت‌ها، اعتراف دارد و تنها قانونی که فوق فکر بشر و از لسان خلقت و تکوین جان و جهان سخن می‌گوید می‌تواند قانون ثابت و شامل و کاملی باشد که بشریت را به رستگاری و فلاحت برساند.

پاسکال دانشمند شهیر جهانی در رابطه با بی‌ثباتی فکر بشر تعبیرات لطیفی دارد که به وجه زیبایی بیانگر مقصود ماست:

«... ما در فضایی وسیع، سیر می‌کنیم و بی‌اراده و مردد از یک سر آن به سر دیگر سوق داده می‌شویم، هر وقت می‌خواهیم خود را به نقطه‌ای بچسبانیم و به آن تکیه کنیم، می‌لغزد و ما را ترک می‌کند و اگر به دنبال آن برویم از چنگ ما، فرار می‌کند و تا ابد، ناپدید می‌گردد، برای ما هیچ چیز ثابت نیست، این وضع اگر چه برخلاف میل ماست لکن طبیعت ماست، ما در آتش اشتیاق یافتن یک اساس محکم و مبنای نهائی قابل اعتماد می‌سوزیم.»<sup>(39)</sup>

باز هم به این سؤال برگردیم که راستی این مبنی چیست و این اساس محکم و غائی را در کجا می‌توان جستجو کرد تا در همه مسایل و از جمله مسایل زنان به آن تکیه کرد و در حکم جزییات و کلیات از آن استفاده نمود آن گونه که ارزش‌های ثابت مصون بماند و تغییر شرایط نیز مورد ملاحظه قرار گیرد؟

نمونه‌های دیگری از بی‌ثباتی دیدگاهها و احکام بشری در رابطه با مسایل زنان:

تاریخ جوامع بشری پر از نمونه‌هایی است که بر بی‌ثباتی احکام بشری در رابطه با مسایل زنان دلالت می‌کند و دیدگاهها و موضع‌گیری‌های بی‌ثبات بشریت را درباره مقام و حقوق زن نشان می‌دهد.

نمونه اول: یکی از این نمونه‌های تغییرات را می‌توان در وضعیت پدرسالاری یا مادرسالاری در نهاد خانواده مشاهده کرد، چنان چه قبلاً هم اشاره شد قبل از آن که تاریخ تمدن بشر، شکل خاص خود را پیدا کند،

«مادرسالاری» و به اصطلاح «رَبَّةُ النُّوعِ» رواج داشت و در نهاد خانواده، زن «محور» و «سالار» بود و در جوامع بدوی و ابتدایی نیز زن، نقش مؤثرتر و فعال‌تری را نسبت به مرد ایفا می‌کرد و پس از آن از آغاز شکل‌گیری خانواده «مونوگامیک»<sup>(40)</sup>، (monogamique) اندک اندک شکل خانواده از «مادرسالاری» به «پدرسالاری» تغییر یافت و هم اکنون نیز بشریت در حال تغییر موضع نسبت به این شکل تاریخی «نهاد خانواده» است. یکی از نویسندگان غربی در این رابطه می‌نویسد: «معمولاً زنان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند و بدون شک وضعیّت مشخص خانواده که به طور سنتی پدرسالارانه است، بستگی به موقعیّت زن در جامعه دارد. نهاد خانواده امروزه در مقابل دیدگان ما با سرعتی حیرت‌انگیز در حال تغییر است و سرعت این دگرگونی بر اثر پیامدهای انقلاب صنعتی جدید، شتاب بیشتری پیدا خواهد کرد.» یا این که حق چیزی غیر از این دو فرض است؟<sup>(41)</sup>

ما قبلاً هم به این مسئله اشاره کردیم که ممکن است تغییر موضع بشر در مقابل یک مسئله اخلاقی، فردی، اجتماعی و... در اثر تغییر شرایط و زمینه‌های اندیشه و زیست و محیط و... او باشد. یکی از علل زمینه‌ساز و مقدمات وجودی این تغییر موضع را می‌توان در پیشرفت تمدن و تکنولوژی و توسعه اجتماعی و توسعه مشاغل اجتماعی جستجو کرد، زیرا این اسباب، مسبب آن می‌شوند که زنان فرصت‌های شغلی بهتر و بیشتری بیابند و استقلال مالی پیدا کرده و به صورت شریک برابر با مرد در صحنه اجتماع ظاهر و حاضر شوند. همین نویسندگان غربی در این رابطه می‌نویسد:

«... باید پذیرفت که پیدایش این جنبش به شکل بارزی با استقلال مالی فزاینده زنان گره خورده است... بدین‌سان زنان عملاً، بدون تعارف و تبلیغ و شعار جنبش‌های زنان به شریکی با حقوق برابر با مرد تبدیل می‌شوند... در چنین اوضاعی طبیعتاً الگوی قدیمی خانواده و در پی آن وابستگی چندین ساله زن به رئیس خانواده از میان خواهد رفت و زن با حقی برابر و مشترک با مرد، در رأس خانواده قرار خواهد گرفت و در این زمینه شکل‌های مختلف خانواده پایه‌عرصه وجود خواهد گذاشت، مثل خانواده بزرگ...»<sup>(42)</sup>

چنان چه مشهود است بشریت نمی‌تواند به یک حقیقت ثابت در رابطه با شکل صحیح نهاد خانواده برسد و فقط تحت تأثیر عوامل خارجی و محیطی و... در هر برهه از تاریخ به یک نظریه معتقد می‌شود و موضع خود را در قبال دیدگاه‌های قبلی تغییر می‌دهد. اگر بخواهیم بگوئیم تغییر موضع بشر در مقابل دیدگاه سنتی پدرسالاری، تابع پیشرفت علوم و تکنولوژی و اندیشه اوست و لذا باید به موضع‌گیری‌های متأخر بشر به جهت تأخر آنها، بیشتر بها داد، در چنین مواردی که موضع‌گیری متأخر بشر با موضع‌گیری دوران ماقبل تاریخ او در همان موارد، مطابقت می‌کند چه باید گفت؟

آیا واقعا حکم وجدان این است که صرفاً پیشرفت علوم طبیعی و تجربی (بدون محور عقل و نور وحی) سبب می‌شود که انسان در شناخت وظیفه انسانی و جایگاه خود در جهان هستی، پیشرفت کند؟ یا حق همان است که نویسندگان کتاب اسلام بین دو دیدگاه شرق و غرب می‌گوید مبنی بر این که:

«تکنولوژی و پیشرفتِ کدایی هر روزه آن قدر بر مکانیسم فنی و علمی می‌افزاید که انسان ناگزیر فردیت خود را گم کرده و به صورت جزئی از آن درمی‌آید»<sup>(43)</sup>

نمونه دوم: نمونه دیگر از تغییر موضع‌های بشریت در رابطه با مسایل زنان را می‌توان در تغییر دیدگاه‌های بشر درباره حقوق سیاسی زن جستجو کرد. اصول و پایه‌های علوم سیاسی در علوم انسانی، اصول ثابت و پایداری نیستند و شخصیت‌های سیاسی همواره خودشان در معرض تغییر دیدگاه و تغییر موضع بوده‌اند و بنابراین دیدگاه‌های سیاسی درباره حقوق زنان در سیاست نیز همواره تابع این متغیّرات بوده و خواهد بود. یکی از پژوهشگران مبانی علوم سیاسی می‌نویسد: «اغلب تاریخ‌دانان و سیاست‌شناسان و جامعه‌شناسان باور دارند که شخصیت‌های سیاسی هر اندازه هم که متنقذ باشند، تصمیم‌های آن‌ها، تابعی از علم ایشان به عوامل اجتماعی است»<sup>(44)</sup>

و مسلماً تصمیم‌هایی که تابع علم به عوامل اجتماعی؛ باشد، به تبع تغییر عوامل اجتماعی متغیّر خواهد شد و به طور کلی چه بسا بتوان این‌گونه قضاوت کرد که گزاره‌های معرفتی در فرهنگ و گزاره‌های معرفتی در سیاست گاهی به هم تبدیل می‌شوند و چون فرهنگ متغیر است دامنه این تغییر بر دیدگاه‌های سیاسی و من جمله بر روی آراء و نظریات درباره حقوق سیاسی زنان نیز، تأثیرگذار است.

«فرانسیس مولهرن» یکی از نویسندگانی که در زمینه سیاستِ مطالعاتِ فرهنگی به پژوهش‌هایی موفق شده است در رابطه با ارتباط نزدیک فرهنگ و سیاست می‌نویسد: «اگر فرهنگ، تمامیت معانی اجتماعی است و اگر هدف فعالیت سیاسی، تمامیت روابط اجتماعی در فضایی معین است... هر گرایش فرهنگی می‌تواند به طور مشروع خود را سیاسی بنامد»<sup>(45)</sup>

در هر حال وقتی پیش فرض ما نزدیکی و ارتباط عمیق فرهنگ و سیاست باشد، تغییر دیدگاه‌های فرهنگی در مسایل زنان سبب می‌شود که دیدگاه‌های افراد نسبت به حقوق سیاسی زنان تغییر کند. شاید به همین جهت بوده است که از هنگام بنیان‌گذاری سازمان ملل متحد تا وقتی که مقاله نامه حقوق سیاسی زنان، به تصویب رسید در طی هشت سال این مطلب از جمله پرچم‌ترین و پرگفت‌گوترین مباحث رایج در سازمان ملل بوده است. «در سال 1945 که سازمان ملل، بنیان‌گذاری شد تنها در 30 کشور از 51 عضو اولیه سازمان به زنان، حق رأی مساوی با مردان داده شده بود. در سال 1946 مجمع عمومی توصیه کرد که همه دول عضو، به زنان حقوق سیاسی مساوی با مردان را بدهند و در سال 1952، مجمع عمومی به توصیه کمیسیون زنان، مقاله نامه حقوق سیاسی زنان را تصویب کرد.»<sup>(46)</sup>

ولی هم اکنون تجربه قرن بیستم و بیست‌ویکم در بعضی از جوامع حکایت از این معنی دارد که در آن جایی که «حق» به معنای «وظیفه» تغییر معنی داده، وجود لطیف زنان از دارا بودن وظایف سنگینی مساوی با وظایف مردان، خسته شده است و گاه‌گاهی خبر تجمعات و تظاهرات زنان از گوشه و کنار جهان بر علیه تبعات وظایف سیاسی‌شان که گاه با فریاد «ما را به خانه‌ها برگردانید»، همراه است، به گوش می‌رسد و واقعیت تاریخ نیز نشان می‌دهد که زنان رقیب خوبی برای مردان در صحنه سیاست نبوده‌اند.

چنان چه مشهود است در حالی که تمدن نه تنها عصر حجر بلکه عصر اتم را هم پشت سر گذاشته است، باز هم بشریت در فهم مصالح خود عاجز است. گوئی هر چه انسان بر طبیعت مسلط تر می شود در درک حقیقتِ هویت خویش و وظایف انسانی اش، احساسِ عجز بیشتری می کند و گویی هر چه معلومات بشر در رشته های مختلف افزایش پیدا می کند. بر سرگشتگی و تحیر او افزوده می گردد و این تغییر دیدگاهها و دیر به نتیجه رسیدن ها نشانه صدق این مدعی است که بشریت خود به تنهایی و بدون استمداد از وحی از تدوین مجموعه قوانین ثابتی که او را به حقیقت برساند، عاجز است.

نمونه سوّم: یکی دیگر از مواردی که بشریت همواره در مورد تصمیم گیری درباره آن تغییر موضوع می داده است مسئله کار و اشتغال زنان و نوع مشاغل زنانه بوده است. مسئله اشتغال زنان یکی از مسایل مهمی بوده است که همیشه در توسعه اقتصادی بر سر آن گفتگو بوده و هست و این امر مختص به کشور یا منطقه خاصی نبوده و نیست. مثلاً:

«چین در تمام دوران قرن بیستم سرگرم آزمایش های مختلف سیاسی اقتصادی بود تا بلکه افق تازه ای بیابد و اوضاع خویش را بهبود بخشد... شاید قبول میزبانی یک اجلاس بزرگ بین المللی به عنوان بخشی از ایجاد نظام نوین بین المللی که به مسئله زن می پرداخت، در ادامه همین آزمون های مکرر برای مشارکت فعال در ساختن آینده جهان به کمک دیگران بود.»<sup>(47)</sup> و در همین هنگام در سراسر جهان سوم و به خصوص در دهه گذشته، برنامه ها و پروژه های فراوان برای طرح اشتغال زنان پیاده شد.

گاهی حکومت ها به این نتیجه رسیده اند که برای توسعه اقتصادی، زن را به عرصه کار و امور اجتماعی و اشتغال، با شرایطی کاملاً مساوی با مردان بکشانند و گاه با اعتراض و تعرض هایی از سوی جنبش های زنان مبنی بر انتقاد از تحمیل کار سنگین به زنان در بعضی از مشاغل به خصوص مشاغلی که نیروی بدنی زیادی می طلبد مواجه شده اند و گاه وقتی که جامعه به یک بحران اقتصادی ناشی از پایان جنگ یا یک ورشکستگی اقتصادی و تورّم و یا رکود بازار کار دچار شده است، حکومت ها بین بیکار ماندن مردان یا زنان در برنامه ریزی برای تقسیم کار و امور اجتماعی، سرگردان شده اند و الگوی ارزشی ثابتی برای پیاده کردن نیافته اند.

البته ناگفته نماند که واقعیت این است که در طول تاریخ، همیشه زنان نسبت به مردان نقش کمتری در دستاوردهای توسعه و صنعت داشته اند، مثلاً: طبق آماری که توسط یکی از پژوهشگران در رابطه با نقش زن ایرانی در بازار توسعه صنعت و تکنولوژی ارائه شده است؛ «(75٪) به ظاهر ملموس مربوط به نقش مردان به علت عوامل عمده تأثیرگذار طبیعی و اجتماعی فعالیت های زنان به صورت ستادی انجام می پذیرد و با دقیق تر شدن در آن منطقی به نظر می رسد که (25٪) از این دستاوردها بتواند جزو سهم زن منظور شود.»<sup>(48)</sup>

البته لازم به تذکر است که با وجودی که تقریباً می توان گفت همه صاحب نظران به اهمیت نقش زنان در فرآیندهای توسعه پی برده اند ولی هنوز نمی توانند تصمیم ثابت و دقیقی را برای برنامه ریزی مشاغل و

تقسیم کار برای زنان، اتخاذ کنند، به خصوص که برنامه‌ریزی برای زنان در امور اقتصادی، تابعی از اصل وضعیت اقتصادی در کشورهای مختلف (اعم از عقب مانده، در حال رشد و پیشرفته) است. البته تاریخ و جغرافیا در جهان امروز برای تعیین شاخصه‌های برنامه‌ریزی مشاغل، بسیار قابل اهمیت است ولی تأیید شرایط زمانی و مکانی در نحوه برنامه‌ریزی برای مشاغل، نباید سبب شود که ما نتوانیم ارزش‌های ثابتی را در زمینه نوع تقسیم کار بین زنان و مردان ارایه دهیم و یا نتوانیم در مسئله تساوی یا عدم تساوی زنان برای اخذ پست‌های شغلی (هنگام مواجهه با بحران بیکاری) به نتیجه ثابت ارزشی برسیم و یا نتوانیم در زمینه اصول علمی ارزشگذاری مشاغل، به شاخصه‌های معین حقیقی دست یابیم.

برنامه‌ریزی برای کار و اشتغال برحسب جنسیت، از مباحثی است که درباره آن گفتگو و جدل بسیاری مطرح شده و نظریات مختلفی مثل «رفاه»، «برابری و عدالت»، «فقرزدایی»، «کارآیی»، «تواناسازی» و «نتایج» درباره آن بیان گردیده است.<sup>(49)</sup> نگاهی اجمالی به مضمون این نظریات نشان می‌دهد که افکار و آراء متعارضی درباره این مسئله وجود دارد (البته نه تنها بین سلاطین و مشرب‌های مختلف، در زمینه این برنامه‌ریزی‌ها اختلاف است بلکه حتی یک مسلک و دیدگاه مشخص نیز گاهی از نظریه قبلی خود در این زمینه منصرف شده و نظریه جدیدی را در این باب، ارائه می‌دهد).

در این قسمت از مقاله، به بیان نمونه‌هایی از بی‌ثباتی فکر بشر در زمینه تصمیم‌گیری برای حل مسایل زنان پرداخته‌ایم و در ادامه این مقاله در شماره‌های آتی، ان‌شاء... تصویر روشنی از جایگاه «ثبات» و «تغییر» در متن دین را ارائه خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که دین اسلام تنها مجموعه قوانینی است که می‌تواند ارزش‌های ثابت را با معیارهایی حقیقی و مطابق با تکوین برای همه جوامع و برای همیشه تاریخ، ارائه دهد و اما در عین حال دین هرگز بی‌اعتنا به تغییر و تغییر شرایط و اختلاف و تخلف طبایع نیست، بلکه تحت قواعد شش‌گانه یا هشت‌گانه‌ای که در آینده بدان اشاره خواهد رفت، به صورت منضبط و دقیق، همه احتمالات مربوط به مسایل زنان را در درون متون دینی ارزیابی نموده و سنجیده است. آن سان که هرگز در هیچ امر یا مشکل حادث و مستحدثی نیست که با تفقه صحیح در دین، حکم یا راه حل آن کشف نگردد.

## یادداشتها

1- گرچه نمی‌توان به صراحت نظر مکاتب را درباره زن در دائرةالمعارف‌ها یافت اما می‌توان این نظرات را از نگرش‌ها و دیدگاه‌های کلی مکاتب، استنباط نمود و نگرش‌های مکاتب درباره زن که در اینجا عنوان گردیده است نیز از همین مقوله است یعنی با توجه به شاخصه‌های اصلی و تعاریف مکاتب، به نحوه استنباطی برداشت شده است.

2- جزوه درسی فلسفه غرب، مسعودی، ص 103

3- رساله در اصول علم انسانی (جرج بارکلی) ترجمه: دکتر یحیی مهدوی، مقدمه ص 7.

4- کلام جدید در گذار اندیشه‌ها، علی اوجبی، صفحه 11

5- دین پژوهشی، دفتر اول، بهاء‌الدین خرمشاهی، صفحه 85

6- دین پژوهشی، دفتر دوم، بهاء‌الدین خرمشاهی، صفحه 246

7- مجله راه نو، شماره 13، گفتگو با مصطفی ملکیان، صفحه 23

8- کتاب نقد، 5 و 6، نسبت معرفت آیه‌ا... مصباح یزدی، ص 2

9- (آیه 30 سوره روم)

10- رشحات البحار، کتاب الفطره، آیه‌الله شاه‌آبادی ص 1 الی 10

11- مبانی و تاریخ فلسفه غرب از (رگ‌هالینگ ویل). ترجمه عبدالحسین آذرنگ - صفحه 65

12- البته انصاف علمی اقتضا می‌کند که این نکته را متذکر شویم که بعضی از این نظریه‌پردازان مثل نویسندگان قبض و بسط تئوریک شریعت در بعضی از قسمت‌های تألیفات خود برخلاف بعض دیگر از قسمت‌ها، مراد خود را از «ترابط معارف»، «ترابط روش‌های اثبات معارف» می‌خواند.

13- شریعت در آینه معرفت - (آیت‌الله جوادی آملی - صفحه 63)

14- شریعت در آینه معرفت (آیه‌الله جوادی آملی) صفحه 171

15- کتاب نقد، نظریه نسبت معرفت دینی (آیت‌الله مصباح یزدی، صفحه 24)

16- شهید آوینی و پروای نیست انگاری، استاد شهریار زرشناس، ص 24

17- و در بیانات این نویسنده این‌گونه وانمود می‌شود که گویا فقها در اثر تغییر شرایط سیاسی، فهمشان نسبت به حسن یا قبح حضور زنان در اجتماع تغییر کرده است.

18- حقوق سیاسی زنان ایران، مهرانگیز کار، ص 33

19- حقوق سیاسی زنان ایران، مهرانگیز کار، ص 32

20- حقوق سیاسی زنان ایران، مهرانگیز کار، ص 33

- 21- عبدالکریم سروش
- 22- مقاله بررسی میزان دقت و صحت دفاعیات پلورالیزم، جواد رنجبر، ص 9
- 23- همان مرجع، ص 10
- 24- همان مرجع، ص 10
- 25- همان مرجع، ص 11
- 26- همان مرجع، ص 5 و 6
- 27- نگرش تطبیقی زن در آینه قرآن و زرتشت، یهود و مسیحیت، ص 132
- 28- آیین‌نامه زرتشتیان، ص 7
- 29- جزوه تاریخ فلسفه غرب، دکتر احمد احمدی، ص 6
- 30- زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، صفحه 65
- 31- نحل، 58، 59
- 32- تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، صفحه 514
- 33- تاریخ تحلیلی اسلام، جعفر شهیدی، صفحه 26
- 34- زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، صفحه 63
- 35- تاریخ تمدن، مشرق زمین گاهواره تمدن، ویل دورانت، صفحه 42
- 36- کتاب نقد، شماره 4، پلورالیزم دینی و تکثرگرایی مقاله پلورالیزم (آیت‌الله جوادی آملی) صفحه 14
- 37- فرهنگ حقوق بشر، دکتر بهمن آقایی، صفحه 145
- 38- انسان موجود ناشناخته، الکسیس کارل
- 39- پاسکال: اندیشه‌ها، ص ش

40- به عقیده مردم شناسان در دوره‌ای که سرحد میان مرحله وسط و مرحله بالای بربریت است این شکل خانواده پدید آمد و در این خانواده امتیازات و اختیارات بیشتری به مرد بخشیده شد.

41- (جهان به کجا می‌رود) (آدام شاف) - مترجم: فریدون نوایی - (صفحه 185)

42- جهان به کجا می‌رود. (آدام شاف) - مترجم: فریدون نوایی - (صفحه 186)

43- اسلام بین دو دیدگاه شرق و غرب (صفحه 190)

44- مبانی سیاست (جلد 1) - عبدالحمید ابوالمحمد - صفحه 280

45- سیاست مطالعات فرهنگی. (فرانسیس مولهرن) ترجمه پرویز بابائی - صفحه 104

46- فرهنگ حقوق بشر، دکتر بهمن آقائی - صفحه 126

47- زن، جمیله کدیور، صفحه 111

48- مجموعه مقالات زن، علم، صنعت و توسعه (مقاله سهم زن، نصف علم و تکنولوژی) دکتر عظیم ساحتی  
مهر صفحه 137

49- نقش زنان در توسعه (کار مشترک دفتر امور زنان ریاست جمهوری و صندوق کودکان سازمان ملل متحد  
(یونیسف)) صفحه 89 تا 120

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی